نکاتی پیرامون:

سوسیالیسم و جامعه کردستان!

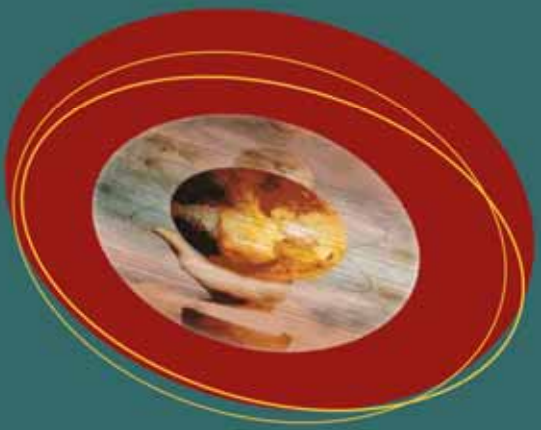

نوشته: سامی روشن

نکاتی پیرامون:
سوسیالیسم و جامعه کردستان!
نوشته: سامی روشن
طرح جلد و صفحه آرایی: ۴۹بوکس
چاپ اول سوئد ۲۰۲۶
انتشارات: 49Books
ISBN: 978-91-90158-81-4
حق چاپ برای نویسنده محفوظ است

مدخل:.....۵
جامعه کردستان ــ یک تصویر کلی ۱۳
گرایشات متفاوت سیاسی ۲۰
ناسیونالیسم وموقعیت حدکا ۲۳
چپ و جایگاه کنونی کومه‌له.....۲۹
آرمان سوسیالیسم، تفسیرهای متفاوت ۳۶
سوسیالیسم در کردستان!.....۴۸
خلع ید بورژوازی از قدرت سیاسی.....۵۲
مولفه های قدرت سیاسی در کردستان.....۶۲
خلع ید بورژوازی از لحاظ اقتصادی.....۷۲

مدخل:

امروز جهان بیش از هر زمان دیگری برای ساکنین آن و نسلهای آینده ناامن‌تر شده است. دنیای امروز بسیار ناامن‌تر از دنیای دو دهه قبل است. این حقیقتی است غیرقابل انکار که جامعه بشری و سیستم موجود و نظام حاکم بر آن، انسان را به مثابه یک عنصر اجتماعی، با گرفتن ارزشهای اجتماعی و انسانیش، آنرا به موجودی از خود بیگانه و ناخودآگاه تبدیل ساخته، و روز به روز آنرا به پرتگاهی بی انتها سوق داده است.

در دو دهه اخیر ما شاهد تحولات شگرفی در درون جامعه جهانی بوده‌ایم. طی این مدت دنیای پیرامون ما تغییرات بسیار زیادی به خود دیده است. با وجود پیشرفتها و دستاوردهای عظیم بشر به یمن دسترسی و دستیابیش به تکنولوژی مدرن، نه تنها هیچ کدام از این پیشرفتها و دستاوردها در خدمت امر توسعه، امنیت و آسایش و رفاه انسانها در جامعه قرار نگرفته است چه‌بسا در جهت عکس آن، یعنی سلب امنیت وبازپس

گیری دستاوردهای معیشتی تا کنونی آنها در تمام زمینه‌ها بوده است.

زمانی نه چندان دور هنگامیکه اندیشه نئولیبرالیسم به اندیشه غالب بر جهان تبدیل نگشته بود، و تا تحمیل این مسیر قهقرایی به دنیا هنوز فاصله زیادی مانده بود، بعضی از اندیشمندان به‌نام به درستی روی این مسئله تأکید کرده و هشدارداده بودند که اگر جامعه بشری مکانیسمهای بازار آزاد یعنی همان دکترین اصلی اندیشه‌های نئولیبرالیسم را به عنوان تنها اداره کننده سرنوشت بشر بپذیرد، این به تباهی جامعه منجر خواهد گشت و خطر نابودی کل جامعه را در پی خواهد داشت. اوضاع کنونی جهان و وضعیت اسف‌باری که دامنگیر نسل انسان گردیده است به عینی نشان دهنده این حقیقت است که جامعه شتابان در حال پیمودن چنین مسیری است. آیا براستی وضعیت کنونی و این توحش حاکم بر جامعه بشری درستی چنین نظریه‌ای را ثابت نمیکند؟ تراژدیها و فجایع هولناکی که در گوشه‌وکنار دنیا ما شاهد آن هستیم رقابتهای تسلیحاتی و کشمکشهای اتمی در واقع چیزی جز نتیجه حاکمیت همین اندیشه‌های نئولیبرالی نیست که در اصل همان تفکر و همان سیاستهای سنتی سرمایه‌داری است که در قالبی جدید ارائه میگردد. قالب نمودن و پیچیدن اندیشه‌های نئولیبرالی در زرورق دموکراسی و حقوق بشر یا شبیه آنها به هیچوجه نتوانسته است ماهیت ضد انسانی آنها را پنهان سازد.

اتخاذ سیاستهای نئولیبرالی و پیشبرد آنها از جانب قدرتهای به ظاهر مدرن اما در حقیقت خودکامه در حوزه کشوری و ملی بازپس گیری دستاوردهای تا کنونی مردم این کشورها و وادار نمودن آنها به عقب نشینهای پی در پی و تحمیل شرایط به مراتب سخت تر به آنها در تمام عرصه‌های کار و معیشت در زندگی است، و در حوزه فرا ملی و دور دست، تلاش برای به اسارت کشیدن مردم کشورهای ضعیف است، که شرایط بردگی چند قرن پیش را در ذهن تداعی مینماید. چپاول و غارتگری و سودآوری شرکتهای بزرگ و کمپانیهای عظیم فراملیتی در سیستم و مکانیسم بازار آزاد و ساختارهای سیاسی متناسب با آن، انسان را درچنان وضعیتی فلاکت بار و در چنگال خود چنان اسیر و محبوس ساخته است که تصور رهایی و نجات بشر از چنین وضعیتی و تلاش در این زمینه را به کاری عبث و امری غیر ممکن جلوه‌گر مینمایاند.

برای ما و همه انسانهایی که برای تغییر وضع موجود در تلاش هستند، مهم وآنهم بسیار مهم است که بدانیم که چطور شد که چنین عقبگرد بزرگ تاریخی به جامعه بشری تحمیل شد؟ چگونه این اتفاق افتاد، و چرا این عقبگرد هنوز ادامه دارد؟ آیا آنطور که میخواهند به ما بقبولانند این سرنوشت همیشگی انسان و آیندگان است؟ اگر نه، راه چاره چیست؟

آنچه بطور قطع و یقین میتوان گفت این است که وضعیت کنونی، برعکس ادعا و تصور مداحان وضع موجود، نه از روی علاقه و رغبت انسان که گویا داوطلبانه و در زیر سایه دموکراسی

قلابیشان از طریق رای‌گیری به چنین بربریتی تن داده‌اند، بلکه به گواه و شهادت تاریخ، این حاصل وحشیانه‌ترین سرکوبها، و تحمیل آگاهانه فقر و فلاکت و نابودی میلیونها انسان ساکن این دنیا بوده است. در همین چند دهه قبل در دوران جنگ جهانی دوم، در بطن همین سیستم سرمایه و مکانیسمهای آن، چه فجایعی بر سر نسل آن دوران آورده شد. فاشیسم درقلب اروپای مدرن از بطن همین سیستم ظهور و عروج پیدا نمود و چه بعنوان یک ایدئولوژی و چه به عنوان یک ساختار سیاسی، برآمد و نتیجه مناسبات سرمایه‌داری بود مورخین و متخصصین تحریف گرای تاریخ چنین وانمود میکنند که گویا شکست فاشیسم صرفا نتیجه تلاش جریانات لیبرال و ایده‌های انساندوستانه آنها بوده است. این ادعا در شرایطی صورت میگیرد که پایه و منشأ هر دو جریان همانا سیستم سرمایه و مکانیسم های انسان ستیز آن است، و عملکرد دو دهه اخیر نئولیبرالیسم هم به ما نشان میدهد که بر خلاف ادعاهای کذائی آنها، کمتر از فاشیستها دنیا را تخریب و جامعه را به طرف نابودی سوق نداده‌اند.

بشریت اگر بخواهد از این وضعیت فلاکتبار برای همیشه خلاص شود چاره‌ای جز کنار گذاشتن و تغییر سیستم موجود یعنی سیستم سرمایه و مکانیسم بازار آزاد ندارد، کاری که در اواخر دهه دوم قرن بیستم به آن دست زد اما شکست خورد. انقلاب اکتبر در روسیه از این زاویه و در این پروسه جایگاه ویژه‌ای دارد، چرا که چنین هدفی را تعقیب نمود. با وجود اینکه انقلاب محرومان و رنجبران روسیه در رسیدن به اهداف انسانی خود

ناکام ماند، اما در کل تاریخ بشر کمتر اتفاقی را میتوان سراغ داشت که به اندازه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه بر جهان تأثیر گذاشته باشد و کمتر حرکتی به این اندازه به روند پیشرفت جامعه جهانی خدمت کرده باشد. درسهای این حرکت عظیم و با شکوه تاریخی برای همه جامعه جهانی امروز هم آموزنده است، زیرا که نه اهداف آن محدود به روسیه بود و نه تأثیرات آن محدود به آن زمان.

برعکس تصویری که اکثر مورخین و پژوهشگران آکادمیست از انقلاب اکتبر به بیرون و به جامعه میدهند اهداف انقلاب همان نبود که سالهای بعداز انقلاب و بویژه بعداز مرگ لنین دنبال شد. هنگامیکه هنوز لنین در قید حیات بود و انقلاب از هر طرف مورد حمله و در محاصره دشمنان خارجی و داخلی بود و نتایج جنگ تحمیلی قحطی و فلاکت را به مردم روسیه تحمیل ساخته بود و این اوضاع بیش از این قابل دوام و تحمل نبود، لنین ناچارا به عنوان یک تاکتیک وبرای دوره‌ای محدود و کوتاه مدت طرح اقتصادی نپ را به مثابه یک عقب نشینی آگاهانه مطرح نمود و همزمان از سرمایه‌داری دولتی در مقابل وضعیت عقب مانده روسیه در آنزمان به عنوان گامی رو به پیش بطور موقت دفاع کرد. بعداز مرگ لنین سرمایه‌داری دولتی نه به عنوان اتخاذ یک سیاست و یک تاکتیک موقت بلکه بعنوان خود سوسیالیسم از جانب استالین و طرفدارانش به مردم و طبقه کارگر روسیه القاء گردید. همزمان و در امتداد با آن درطی یک مقطع زمانی و پروسه‌ای نسبتا طولانی‌تر به دخالتگری توده‌های

کارگر و زحمتکش بر سرنوشت خود و در قدرت سیاسی پایان داده شد و به جای آن یک سیستم بورکراتیک از بالا که ساختار سیاسی متناسب با سرمایه‌داری دولتی بود بوجود آورده شد که در نهایت به یک دیکتاتوری خشن و تمام عیار تبدیل گردید. آرمانها و اهداف انسانی و برابری طلبانه و عدالتخواهانه انقلاب که تحت نام سوسیالیسم و حکومت شورایی برایش آنهمه فداکاری و جانفشانی شده‌بود جای خود را به آرمانهای بورژوازی ملی روسی داد که سودای صنعتی کردن کشور عقب مانده روسیه و وارد شدن به بازار رقابتهای سرمایه‌داری جهانی در سر داشت. کاری که نتیجه آن رمق حیات و زندگی را از طبقه کارگر و مردم روسیه گرفت. این کار تحت نام سوسیالیسم ادامه یافت، و بهمین دلیل در تخریب ذهنیت توده‌های محروم جامعه بشری از سوسیالیسم بسیار موثر افتاد. بدین وسیله و بدین سان بود که سرمایه‌داری و مکانیسمهای آن به شیوه‌ای جدید در روسیه احیا، و از زیر ضرب انقلاب کارگران و محرومان نجات پیدا کرد.

همزمان با پروسه شکست انقلاب اکتبر در روسیه، شروع و سرآغاز دور جدیدی ازتعرض و سازماندهی حمله بورژوازی در سطح جهانی به طبقه کارگر و احزاب و جریانات سیاسی نماینده آن و بطورکلی مردم و جنبشهای انقلابی بود. اما این تعرض از یکطرف با مقاومت سخت طبقه کارگر و مردم کشورهای پیشرفته اروپا در دفاع از پیشروی و دستاوردهایی که همزمان با انقلاب اکتبر بدست آورده بودند و از طرف دیگر با گسترش جنبشهای رهایی‌بخش در سراسر دنیا برای رهایی از یوغ استعمار روبرو

شد. متاسفانه این مقاومت در کشورهای پیشرفته اروپایی نتوانست دوام بیاورد و بورژوازی با کمک جریانات راست درون سوسیال دموکراسی توانست عقب نشینیهای بزرگی را به جامعه تحمیل کند. امروز نیز ما تداوم این وضعیت را در این کشورها به نوعی دیگر و در شرایطی جدید شاهد هستیم. در ارتباط با جنبشهای رهایی بخش هم باوصف دستاورد و پیشرویهای محدود و باوجود استقلال تعداد زیادی از این کشورها درخلال و در اثنای قبل و بعد از جنگ جهانی دوم، در بیشتر موارد عملا نتوانستند بطور کامل از زیر سلطه ابر قدرتها که دنیا را بین خود تقسیم کرده بودند، بیرون بیایند، چرا که در اکثر این کشورها که بورژوازی ملی حاکمیت را در دست گرفت در یک ائتلاف و اتفاق با بورژوازی کشورهای قدرتمند به چپاول و غارت کشور خود پرداختند و به شیوه وحشیانه‌تری به سرکوب مردم دست زدند. به این صورت از لحاظ عینی و تاریخی میتوان گفت که بورژوازی ملی دراین کشورها نتوانست دور و نقش تا به آخر انقلابی ایفا کند چرا که انگیزه شرکت در این جنبشها برای بورژوازی ملی تنها گرفتن سهم خود در بهره کشی و استثمار کارگران و زحمتکشان و بطور کلی مردم کشور خویش بود. این وضعیت امروز نیز بدنبال فروپاشی بلوک بندیهای قدیم، و شکست مدل سرمایه‌داری دولتی در مقابل سرمایه‌داری خصوصی و مکانیسم بازار آزاد همچنان و به همان شیوه و سیاق سابق پابرجاست.

با وجود همه این عقب نشینیها و عقب گردها تلاش انسان برای تغییر وضع موجود و برای رهایی از این شرایط فلاکتبار و

از این همه بی حقوقی و نا عدالتی و فقر و نا امنی که گریبانگیر جامعه بشری شده است، کماکان ادامه دارد تلاش برای یک زندگی انسانی که در خور ودر شأن و شایسته انسان باشد همچنان بی وقفه در جریان است و امروز کمتر جایی از گوشه و کنار این دنیا را میتوان سراغ داشت که در آن فریادهای نجات بخش و عدالتخواهانه از آن به گوش نرسد. وجود و پژواک این فریادها از یکطرف بیانگر تنفر عمیق مردم از سیستم موجود و نظام حاکم بر آن و از طرف دیگر نشانگر وجود زمینه‌های واقعی و مناسب برای رشد مجدد حقانیت سوسیالیسم به عنوان تنها آلترناتیو برای تحقق آرزوهای عدالتخواهانه بشر در جامعه جهانی است.

با این تصویر فشرده و موجز و با چنین نگرشی به جهان معاصر و اوضاع پیرامون آن که با اختصار شرح آن رفت، در اینجا و در ادامه به اصل مطلب مورد نظر که سوسیالیسم در جامعه کردستان است خواهم پرداخت.

جامعه کردستان ـ یک تصویر کلی

این بحث محدود و مختص به کردستان ایران است. تلاش دارد که به بعضی مسائل و معضلات خاص این منطقه بپردازد و خصوصا با طرح بعضی سؤالات مهم در مورد آینده و در رابطه با چگونگی فعالیت و اهداف و آرمانهای مبارزاتی ما به عنوان نیرو و گرایش چپ، ابهامات و نا روشنیهایی را که در این زمینه‌ها موجود است، مسائلی از قبیل سیاست و استراتژی ما دررابطه با جامعه وجنبش کردستان درشرایط کنونی، امکان تحقق عملی آن؟ تصویر و روایت درست از سوسیالیسم، از میان تفسیرهای متفاوت موجود؟ آیا سوسیالیسم در کردستان ممکن است؟ مبارزه برای آن به چه شکلی میتواند معنی داشته باشد؟ و سؤالات دیگر دراین زمینه را مورد بحث و بررسی قرار دهد. اما ابتدا در شروع بحث در مورد کردستان لازم است به این نکته اشاره کنم که ما میدانیم و به این امر واقف هستیم که جامعه کردستان یک جامعه مستقلی نیست به این معنی در سیستم حکومتی موجود در ایران، نه از لحاظ سیاسی و اقتصادی و نه

از لحاظ اداری و جغرافیایی، چنین حقی را به مثابه یک منطقه مشخص و مستقل برایش قائل نیستند، و به عنوان جزئی لاینفک و ارگانیک از جامعه ایران به حساب میآید. با وجود این از آنجائی که کردستان و مردم آن، صرف نظر از اینکه تا چه اندازه با کل جامعه ایران ادغام و تا چه حد انتگره شده باشد، این انتگره شدن تا چه اندازه توانسته است در اثر همانسازیهای اجباری نقاط اشتراک بین کردستان با دیگر مناطق ایران بوجود آورده باشد، و یا خصوصیات مردم کردستان را به مثابه یک ملت در کلیت خود تا چه اندازه تغییر داده باشد، اما همچنان از شرایط و ویژگیهای خاص خود برخوردار و بهرهمند است. این شرایط ویژه ما را ملزم و موظف میسازد که به منظور جوابگویی به نیازهای واقعی آن توجه بنمائیم. به دلیل قبول همین شرایط خاص است که در اینجا جامعه کردستان منفک از کل جامعه ایران مطرح و پیرامون آن به بحث خواهم پرداخت.

تا آنجا که به جامعه کردستان مربوط میشود مهمترین تحول اجتماعی در آن قبل از انقلاب ۵۷ دردهه ۴۰ هجری شمسی اتفاق افتاد. اصلاحات ارضی پروسه گذار جامعه کردستان را از یک جامعه فئودال عشیرهای که هنوز تا آنزمان جنبه غالب را داشت به یک جامعه سرمایهداری که در آن مناسبات تعیین کننده بین انسانها فروش نیروی کار مزدی بود قطعیت بخشید و به سرانجام رساند. رشد و گسترش شهرنشینی نتیجه طبیعی چنین تحولاتی بود و از آن تاریخ به بعد شهرنشینی اکثریت ساکنین کردستان را تشکیل میدهد. هر چند مراحل رشد سرمایهداری به

شیوه غیر صنعتی در کردستان باعث کندی این پروسه گردید و سالها طول کشید تا مناسبات فئودالی برای همیشه در کردستان به تمامی رخت بربندد، اما در نهایت تردیدی در این نیست که جامعه کردستان دیگر مدتهاست که این تحول بزرگ و ضروری را پشت سر گذاشته است. مضافا این تحول به این معنی نبود که جامعه کردستان به یک جامعه متعارف و پیشرفته سرمایه‌داری تبدیل گشته است. جامعه کردستان امروز نیز هنوز یک جامعه پیشامدرن است از لحاظ درجه صنعت وتکنولوژی تولیدی به حکم اعمال تبعیض آگاهانه در آن در سطح بسیار پائینی است وسایل ابزار تولید به عنوان یکی از ارکان اصلی پیشرفت جامعه در مقایسه با کشورهای مدرن امروزی و حتی خود ایران در حد بسیار ابتدائی است. کمپانیها و کارخانجات بزرگ تولیدی در آن وجود ندارد. وجود محدود بعضی شرکتهای کوچک انگشت شمار تنها سهم بسیار کوچکی از تولید در عرصه‌های محدودی را بعهده دارند. از لحاظ اقتصادی میتوان گفت که ما با یک جامعه بیشتر مصرف گرا بغیر از عرصه کشاورزی مواجه و روبرو هستیم.

این وضعیت اقتصادی که حاصل یک سیاست رسمی تبعیض آمیزی از جانب دولتهای حاکم بر ایران است، نتیجه و سرانجام آن قبل از هر چیز در فقر نگهداشتن مردم این منطقه و محروم نمودن اکثریت آنها از بهره‌مند شدن از یک زندگی انسانی بوده است. بیکاری وسیع و گسترده و از حد گذشته نتیجه طبیعی چنین سیاستی در میان مردم کردستان است و استفاده از آنها به

عنوان ارتش ذخیره نیروی کار که در صورت نیاز ناچار نمودن آنها به کوچ و مهاجرت به دیگر نقاط دور دست ایران و وادار نمودنشان به فروش نیروی کارشان با کمترین و پایین‌ترین حداقل دستمزد بدون هیچ حقوق و مزایایی است. تحمیل چنین شرایط غیر انسانی به مردم کردستان در حقیقت یک تبعیض و اجحاف آشکار و یکی ازآن مولفه‌های مهمی است که شرایط ویژه کردستان را به شیوه‌ای برجسته نشان میدهد. بخش اعظم و اکثریت مردم کردستان کارگران و زحمتکشان را تشکیل میدهد که از قبل فروش نیروی کارشان امرار معاش میکنند. آنها در مناطق محیط زیست و زندگی خود و در جوار خانواده و خویشاوندان نزدیک خود از چنین امکانی یعنی فروش نیروی کارشان را برای بقای خود ندارند و ناچار میشوند که ماها و سالها دور از همه وابستگان و محل زندگی خود برای پیدا کردن کار به دورترین نقاط ایران و حتی خارج ایران بروند. اغراق نیست اگرادعا شود که به دلیل سطح پایین اشتغال در کردستان کمتر کارگری را میتوان پیدا کرد که ناچار نگشته باشد برای مدتی هم که شده تن به چنین مهاجرتی نداده باشد. این وضعیت و شرایط برای یک جامعه فاجعه‌آور است و میتواند خود به تنهایی محمل و انگیزه مهمی برای ناهنجاریهای اجتماعی، اعتراضات گسترده و وسیع و حتی قیام باشد. وضعیتی که در کردستان ما همیشه شاهد آن هستیم.

واقعیت این است که اعمال و پیشبرد چنین سیاستهایی در جوابگویی به نیاز سرمایه در ایران همچون یک کشور

سرمایه‌داری و دیکتاتور زده که همانا ضرورت وجود نیروی کار ارزان و ارتش ذخیره میلیونی بیکاران در این جامعه است. اما به این سیاست دوز تبعیضات قومی و ملی هم اضافه شده است. مطالبه و خواست اشتغال در منطقه محیط زیست و زندگی یعنی در کردستان همیشه یکی از خواستهای اولیه و مهم کارگران کردستان را تشکیل داده است. در حالیکه چنین معضلی برای یک کارگر در تهران یا تبریز یا خوزستان اصلاً مطرح نیست.

با این همه نتیجه این تحولات اجتماعی شکل گیری طبقات جدید و گرایشات سیاسی متفاوتی را درکردستان بدنبال داشت. طبقه کارگر و سرمایه‌دار به دو طبقه اصلی جامعه تبدیل شدند. اما همانطور که طبقه کارگر کردستان موقعیت خاص خود را دارد و از بعضی جنبه‌ها از شرایط و موقعیت بدتر و نامناسب تری به نسبت شرایط و وضعیت طبقه کارگرایران برخوردار است، شکل گیری طبقه بورژوا هم در کردستان متفاوت با دیگر جاهای ایران بود. بورژوازی کردستان را در اوایل اغلب مالکان عمده که در نتیجه اصلاحات ارضی نیم بند و از بالا و با فروش زمین‌هایشان سرمایه‌های کلانی به جیب زده بودند و یا از فئودالهای بزرگی که هنوز قسمت زیادی از زمین‌هایشان را در اختیار داشتند، تشکیل میداد. این قشر مالکین و فئودالها اکثرا خود همراه با خانواده و ثروت و سامانشان به شهر رفته و در آنجا سکونت گزیدند. این قشر جدید تازه بورژوا نه ظرفیت و پتانسیل این را داشتند که در نقش جدیدشان انجام وظیفه کنند و نه شرایط مناسبی برای این کار پیدا کردند. حقیقت مسلم این

است که نه خود دولت تمایلی به سرمایه‌گذاری دراز مدت در کردستان داشته ــ بطور مثال هیچ گونه کار جدی برای زیربنای اقتصادی در منطقه صورت نگرفته است ــ و نه شرایط امنیتی و اقتصادی مناسبی را برای جلب سرمایه‌های خصوصی و یا آزاد برای این منطقه فراهم نموده است. درچنین وضعیتی صاحبان سرمایه در کردستان بخصوص نسل صاحب سرمایه چند دهه اخیر نیز بیشتر تلاش کرده‌اند که سرمایه‌های خود را به خارج از کردستان انتقال دهند. تعداد محدودی هم که سرمایه‌های خود را در کردستان در گردش انداخته‌اند از آنجا که سرمایه تجاری و ربائی شکل عمده ومسلط را در منطقه پیدا نموده است، این نوع سرمایه نتوانسته است نقش مهم و تعیین کننده‌ای در رفع مشکل اشتغال و کم نمودن دیگر مشکلات شبیه به آن در جامعه کردستان ایفا نماید. درمجموع آنچه که در مورد ویژگی بورژوازی کردستان میتوان گفت این است که از آنچنان موقعیت مناسبی در مقایسه با همقطاران بورژوای خود در ایران برخوردار نیست، نه از لحاظ اقتصادی و نه سیاسی از شرایط مساوی و مطلوبی بهره‌مند نیست. بورژوازی کردستان در نتیجه سیاستهای حاکم بر دستگاه حکومتی به درجه بسیار زیادی محروم از دخالت در قدرت سیاسی است. عدم پذیرش و شرکت ندادن بورژوازی کرد در قدرت سیاسی از جانب بورژوازی حاکم در ایران موجب گشته است که اغلب و اساسا بورژوازی کرد در صف اپوزیسیون دولت قرار بگیرد و نقش بازی کند.

واضح است که دلیل عدم توجه دولتهای ایران چه در گذشته و چه حال به منطقه کردستان قبل از هرچیز دیگر به دیدگاه سیاسی حاکم بر این دولتها بر میگردد. این نگاه سیاسی در اساس یک دیدگاه تبعیض آمیز و شوونیستی است و حقوق ملتهای ساکن ایران را به هیچوجه به رسمیت نمی‌شناسد و ابتدایی‌ترین حقوق این ملتها را در همه زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی نادیده میگیرد و آشکارا پایمال میکند.

بازتاب سیاسی چنین سیاستهایی امروز در جامعه کردستان، شکل گیری و وجود یک جنبش عظیم اجتماعی و توده‌ای علیه این سیاستها در میان مردم کردستان مستقل از دیگر بخشهای ایران علیه حکومت مرکزی است. جنبشی که در واقع ستون اصلی و نیروی محرکه چنین مقاومتی را در اساس کارگران و زحمتکشان تشکیل میدهند و ریشه در تاریخ و گذشته دارد و هم اکنون بیش از سه دهه است که درعرصه‌ها مختلف بی وقفه ادامه دارد. اما همچنانکه میدانیم جنبش کردستان در درون خود یک جنبش یک دست و واحدی نیست دارای گرایشات متفاوت سیاسی است. هر کدام از این گرایشات افق، آرمان و استراتژی سیاسی متفاوتی را تعقیب میکنند و برنامه سیاسی متفاوتی را برای هدایت و رهبری این جنبش در دستور کار خود دارند. سیاست و تاکتیکهای مختلف و متضادی در برخورد به مطالبات و خواستهای این جنبش از جانب این گرایشها اتخاذ میگردد. وجود این سیاستهای متفاوت را در تمام عرصه‌ها و در همه سطوح براحتی میتوان مشاهده کرد.

گرایشات متفاوت سیاسی

اگر ما این را بپذیریم که جامعه کردستان هم مثل همه جوامع موجود در دنیا، یک جامعه طبقاتی است و طبقات اصلی درون آن روند تکامل و روبه پیش جامعه را به عهده دارند، آنگاه زیاد مشکل نخواهیم داشت که گرایشات موجود در آنرا نیز به نوعی مرتبط با آنها بدانیم و در این چهار چوب، آنها را مورد بررسی و ارزیابی قرار دهیم. احزاب سیاسی یک ابزار و یک وسیله هستند که دارای گرایش سیاسی مشخص و در نهایت در خدمت طبقات اجتماعی درون جامعه قرار میگیرند. این احزاب بطور معمول افق آرمان و اهدافی را که به دنبالش هستند در قالب استراتژی و برنامه به جامعه ارائه میدهند و به معرض قضاوت عموم میگذارند تا بدین طریق برای پیشبرد اهدافشان جذب نیرو کنند. بدیهی است که برای شناخت و قضاوت در مورد یک جریان یا یک حزب سیاسی تنها شناخت از برنامه آن کافی نیست باید عملکرد آنها در پراکتیک مورد قضاوت قرار بگیرد. در یک جامعه سالم احزاب سیاسی باید دائما و مرتب و به

شیوه‌ای گوناگون تحت کنترل و نظارت مردم قرار داشته باشند و اعمال و حرکات سیاسی آنها با سیاستها و برنامه‌های اعلام شده آنها مورد مطابقت و سنجش قرار گیرد تا بدینوسیله درستی و صداقت آنها در عمل مورد محک قرار گیرد.

دردرون جنبش کردستان دو گرایش سیاسی در یک سطحی وسیع و اجتماعی، واساسا در تقابل و کشمکش با هم در همه عرصه‌های اجتماعی حضور دارند. یکی گرایش ناسیونالیستی است که سنتهای قدیمی و ریشه دارتری نسبت به سایر گرایشات در جامعه کردستان دارد و از نفوذ اجتماعی نسبتا گسترده‌ای در میان مردم برخوردار است. دیگری گرایش چپ و سوسیالیستی است که به نسبت گرایش ناسیونالیستی از قدمت کمتری در جامعه برخوردار است اما از لحاظ درجه نفوذ سیاسی اگر از ناسیونالیسم در میان مردم کردستان بااعتبارتر نباشد کمتر نیست. گرایشات دیگری از قبیل، رفرمیسم، لیبرالیسم، مذهب و ... در کردستان موجود هستند اما از این لحاظ چون امروز از آنچنان وزنه سنگینی در جنبش کردستان برخوردار نیستند و در عین حال مستقیم یا غیر مستقیم تحت تأثیر دو گرایش اصلی درون جامعه قرار دارند، و از لحاظ دیگر نیز صف‌بندی احزاب سیاسی موجود در کردستان ایران هم تا حدود زیادی مطابق این دو گرایش عمده شکل گرفته است من عجالتا در اینجا از پرداختن به آنها خودداری خواهم کرد و تنها در مواردی بسیارمحدود و کوتاه تا حدی که به تصویر و شناخت درست و بهتر ما در مورد جامعه کردستان کمک کند و در عین حال توانسته باشم چکیده نظراتم

را در مورد این دو گرایش اصلی و موقعیت کنونی آنها در جامعه بیان کرده باشم بصورت جداگانه به آنها خواهم پرداخت.

ناسیونالیسم وموقعیت حدکا

همانطور که گفته شد گرایش ناسیونالیسم کرد نسبت به گرایشات دیگر درکردستان از قدمت طولانی‌تری برخوردار است. وجود ستم ملی بر مردم کردستان از جانب حکومتهای مرکزی باعث گسترش و تقویت گرایش ناسیونالیستی در این منطقه گشته است و آنرا به صورت یک گرایش اجتماعی و قوی مطرح ساخته است. این گرایش همیشه از فرصتهای تاریخی مناسب در عرصه سیاسی برای ابراز وجود خود سود جسته است. مروری کوتاه بر حوادث و رویدادهای تاریخی مهم کردستان نشان میدهد که این گرایش همیشه یکی از فاکتورهای دخیل و مطرح در این رویدادها و در جامعه بوده است. درسال ۱۳۲۴ در جنگ جهانی دوم به هنگام تضعیف حکومت مرکزی این جریان توانست برای مدت کوتاهی تسلط خود رابر قسمتی از کردستان اعمال کند. پایان جنگ جهانی بازگشت حکومت مرکزی به منطقه کردستان و شکست حکومت خودمختار را بدنبال داشت و سپس مجازات سران این حرکت به شیوه‌ای غیرانسانی و اعدام

و به دارزدن آنها در ملأ عام باعث گردید که این مسئله درمبارزه مردم کردستان علیه حکومت مرکزی تأثیر زیادی بگذارد و سمپاتی عمومی مردم کردستان را به این گرایش بیشتر کند و به عنوان یک رویداد تاریخی هم به صورت یک اسطوره در ذهن مردم کردستان باقی بماند. حدکا تنها جریان و حزب سیاسی بود که در آن زمان نمایندگی این گرایش را عهده‌دار بود. در سالهای ۱۳۴۶/۱۳۴۷ بخش انشعابی ازاین حزب مجددا تحت تأثیر اوضاع بحرانی منطقه یک حرکت مسلحانه را علیه رژیم شاه در کردستان راه انداخت، اما به دلیل عدم شرایط لازم و حمایت توده‌ای و همکاری سران جنبش کردستان عراق (خانواده عشیره بارزان وپ.د.ک) با رژیم شاه درسرکوب آن، این حرکت شکست خورد. سال ۱۳۵۷ این جریان بار دیگر از فرصت استفاده کرد و با وجود اینکه در صحنه مبارزه علیه رژیم شاه تا آنزمان حضور و دخالت فعالی نداشت به دلیل همین سابقه تاریخی و اتکا به آن به سرعت توانست خود را بازسازی کند و به یکی از نیروهای مهم صحنه سیاست کردستان تبدیل گردد.

تحولات جامعه کردستان رشد و گسترش سرمایه‌داری و پیدایش طبقات اجتماعی جدید با خواستها ومطالبات خاص خود و به تبع آن شکل گیری احزاب دیگر با گرایشات متفاوت، میدان مبارزه را برای این گرایش تنگ و محدودتر ساخت و عرصه مبارزه مثل سابق برای این حزب زیاد مناسب و مطلوب نبود حزب دمکرات کردستان بعنوان تنها نماینده ناسیونالیسم کرد با سیاستهای سنتی و اهداف صرفا ملی گرایانه و آنهم بسیار محدود

و ناپیگیرانه خود نمیتوانست جوابگوی این شرایط جدید جامعه کردستان و توقعات بوجود آمده در میان اقشار مختلف درون آن باشد. این حزب نه تنها نتوانست خود را با این شرایط جدید منطبق سازد بلکه تاریخ و پروسه تمام حوادث و رویدادهای مهم کردستان دراین دوره نشانگر این حقیقت است که این حزب همیشه نسبت به اعتراضات اجتماعی اقشار مختلف بویژه قشر کارگر و زحمتکش و خواستها ومطالبات آنها که فراتر از خواست رفع ستم ملی بود کاملا بی رغبت بوده و یا در مقابل آنها سنگ اندازی کرده است. برابری و عدالتخواهی اجتماعی همراه با آزادی واقعی با ماهیت و اهداف این حزب هیچوقت همخوانی نداشته است.

تا آنجا که به خواست رفع ستم ملی هم بر میگردد بجای تلاش جدی و ارائه راه حل برای رفع دائمی این ستم، همیشه کوشیده است که به نوعی خود را در اداره امور محلی شریک حاکمیت کند، اما بدلیل برخورد ایدئولوژیک سران ج.اسلامی و سرسختی و انعطاف ناپذیری و عدم بکارگیری و مشارکت دادن این حزب درقدرت و اداره محلی منطقه، تا کنون تلاشهای این حزب بی نتیجه مانده است. سیاست این حزب در ارتباط با رفع ستم ملی بسیار سازشکارانه و ناپیگیرانه بوده است. در مقطعی این سیاست سازشکارانه حزب را دو شقه نمود و قسمتی از رهبری و بدنه این را به ج. اسلامی ملحق ساخت. در مقطعی دیگر ادامه همین سیاست این حزب را در مقابل بخش انقلابی و رادیکال جنبش کردستان که کومه‌له آنرا نمایندگی میکرد قرارداد

و به یک جنگ سراسری و خونین کشاند جنگی که چه مستقیم یا غیر مستقیم در هماهنگی با ج.اسلامی پیش میرفت و لطمات بسیار بزرگی به کل جنبش کردستان زد و خیانت بزرگی به آن بود. نتیجه این جنگ نه تنها موفقیتی برای این حزب ببار نیاورد بلکه به انشعاب مجدد آن انجامید. رهبران این حزب در توهم سازش و کنار آمدن با ج.اسلامی بطورمخفیانه در تماس و مذاکره بودند و در این راه دبیر کل این حزب همراه با تعدادی از رهبران آن نیز قربانی این سیاست و توطئه‌های پشت پرده رژیم گردیدند. تاریخ سه دهه جنبش کردستان مملو و پر از حقایق انکار ناپذیری از نقش مخرب حزب دموکرات به مثابه پرچمدار ناسیونالیسم است، در نتیجه این سیاستها ومجموعه عوامل دیگر امروز نقش و جایگاه این حزب در میان مردم کردستان روز به روز کمرنگ‌تر و از هرزمان دیگری از وزن و اعتبار آن به مثابه نماینده ناسیونالیسم کاسته شده است.

بحران، بن‌بست و انشعاب اخیر حدکا هر چند مهر شرایط کنونی را برخود دارد، یعنی ناامیدی و سرخوردگی آنها از استراتژی انتظار حمایت نیروهای خارجی و بویژه حمله آمریکا به ایران، اما در اساس ریشه در ناکامی سیاستهای این حزب در گذشته دارد. حدکا با یک بحران عمیق و بسیار جدی هویتی و رهبری در نمایندگی کردن گرایش ناسیونالیسم کرد روبرو است. از لحاظ هویتی این حزب به عنوان یک جریان ناسیونالیست زمانی و در اوایل تحت تأثیر حزب توده ایران مدل و سیستم شوروی را جزء اهداف و برنامه خود قرار داده بود و خود را دربلوک بندیهای

جهانی ضد امپریالیست بویژه امپریالیست آمریکا و طرفدار بلوک اقمار شوروی قلمداد میکرد. با تضعیف و در نهایت شکست مدل شوروی این حزب به طرفداری ازجریان سوسیال انترناسیونال اروپایی روی آورد و امروز با میدانداری آمریکا در عرصه سیاست منطقه به طرفدار پروپا قرص آمریکا در منطقه تبدیل شده است. این چرخشها و زیگزاگها در اهداف استراتژیک دلالت بر این میکند که این حزب به مثابه یک جریان فرصت طلب از لحاظ هویتی نتوانسته است از یک ایدئولوژی سیاسی منسجمی پیروی کند. علیرغم اینکه فلسفه وجودی این حزب به ستم ملی در کردستان گره خورده است، راه حل برنامه‌ای آن برای حل این مسئله به هیچ وجه چاره‌ساز نبوده و نیست. خواست خودمختاری و اخیرا فدرالیسم برای این حزب هیچوقت مانعی بر سر راه سیاستهای سوداگرانه این حزب در ارتباط با همپیمانی و یارگیری در صفوف اپوزیسیون ایرانی چه حال و چه در گذشته از سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت گرفته تا پان ایرانیستها و دیگر جریانات ارتجاعی که هیچگونه حق و حقوقی برای مردم کردستان قائل نیستند ایجاد نکرده است. این نوع سیاستها همراه با دیگر عملکردهای این حزب در دیگر عرصه‌ها عملا اتوریته سیاسی آن را چه در درون صفوف داخلی آن و چه در میان کل طرفداران گرایش ناسیونالیست به زیر سؤال برده است. انشعاب اخیر در صفوف این حزب نشانگر وجود بحرانی عمیق و وضعیت و موقعیتی است که این حزب در شرایط کنونی با آن روبرو و دست به گریبان است. پیدایش و شکل گیری

احزاب جدید با اهداف و برنامه‌های ناسیونالیستی نیز پایان دوران مونوپل سیاسی این حزب در نمایندگی گرایش ناسیونالیسم در کردستان است.

با وجود همه اینها تردیدی در این نیست که کل گرایش ناسیونالیستی و حدکا هم به عنوان جریان اصلی آن کماکان در معادلات آینده کردستان نقش مهم و جدی خواهد داشت و رقیب اصلی در مقابل گرایش و جریانات چپ و سوسیالیست در استقرار نوع حاکمیت و قدرت آینده در کردستان خواهد بود.

چپ و جایگاه کنونی کومه‌له

وضعیت کردستان مستثنی و جدا و به دور از شرایط عمومی مسلط برمنطقه و جهان نیست. به حکم شرایط عینی و به حکم تاریخ پر از رنج و آزار و محرومیت و محدودیت در جامعه کردستان، پژواک فریادهای عدالتخواهانه و حق طلبانه کمتر از هیچ جای دیگر نیست. این عدالتخواهی و حق طلبی را امروز در کردستان کسی جز جریان و گرایش چپ نمایندگی نمیکند. امروز در کردستان هر نوع حق طلبی وعدالتخواهی مستقیما با جریان و گرایش چپ ارتباط و بستگی پیدا کرده است. گرایش چپ و سوسیالیستی در کردستان به عنوان یک گرایش اجتماعی و توده‌ای قوی است، هر چند میزان درجه نفوذ و اعتبار سیاسی این گرایش با میزان درجه تشکیلاتی و حزبی آن بسیار متفاوت است، اما وجود و حضور این گرایش چپ و فعالیت بیش از سه دهه در این منطقه نقش بسیار مهم و تعیین کننده‌ای در اجتماعی کردن و توده‌ای کردن اهداف و آرمانهای سوسیالیستی ایفا نموده است. در کردستان اساسا گرایش چپ برای یک دوره

طولانی توسط کومه‌له تا قبل از انشعابات اخیر نمایندگی میشد. این حکم را امروز با چنین قطعیتی نمیتوان داد. از یکطرف انشعابات مکرر در این تشکیلات و تبدیل آن به چندین سازمان و تشکیلات گوناگون و از طرف دیگر تغییر جهت و فاصله گرفتن این تشکیلاتها از لحاظ نظری و عملی با نیازهای واقعی جنبش کردستان و سیاستهای کومه‌له در گذشته و آرمانهای سوسیالیستی آن باعث تضعیف کل جریان کومه‌له گردیده است آن سیاستها و جهتگیریها همراه با بعضی فاکتورها و مولفه‌هایی که در گذشته کومه‌له را به یک نیروی اجتماعی قدرتمند در صحنه سیاست کردستان تبدیل نمود، امروز از جانب این تشکیلاتها نه تنها نادیده گرفته میشود بلکه در جهت خلاف آن حرکت میشود.

یک طیف از جریان کومه‌له که با نام سابق آن یعنی "سازکا" خود را تداعی میکند چنان تغییراتی در استراتژی و تاکتیکهای آن داده شده است که باعث ایجاد بحرانی جدی و مشکل هویتی درمیان آنها گشته است و اخیرا نتیجه آن بروز انشعاب مجدد در میان این طیف را به دنبال داشت. پرچم سرخی که زمانی سرود رزم آخر در زیر آن خوانده میشد و بیانگر تاکید و خواست ما برای یک انقلاب اجتماعی بود برای کل این طیف جای خود را به پرچمی با رنگهای دیگر داده است رنگهایی که نه تجسم وفاداری به آرمانهای زحمتکشان در آن قابل مشاهده است و نه تمایلی به انقلاب از آن احساس میشود. تفسیر جدید و رواج یافته و رنگ باخته در میان آنها از سوسیالیسم بیشتر نزدیک به روایتی است که زمانی ناسیونالیسم کرد بنا به اقتضای زمان و مصلحتهای

حزبی آنرا به هویتش تبدیل کرده بود، تعبیری از سوسیالیسم که د. قاسملو در سمت دبیر کل سابق حدکا و به عنوان تنها نظریه پرداز اصلی ناسیونالیسم کرد در مقاله مشهور و نسبتا مشروح خود تحت عنوان «بحثی کوتاه در باره سوسیالیسم» روبه جامعه ارائه داد. طبیعتا موضع آقای قاسملو و حزب مربوطه وی و انگیزه ایشان درپرداختن به همچون مسئله‌ای یعنی سوسیالیسم برای ما و برای کل جنبش چپ در کردستان ناروشن نیست، و پرداختن به محتوی این نوشته به موقع خود لازم و اهمیت خاص خود را داشت و شاید هم امروز لازم باشد در مقابل مدافعان بحث ایشان دفاع از حقانیت سوسیالیسم ضرورت مجدد پیدا کند، کاری که همیشه باید در مقابل تجاهل و یاوه‌گوئیهای دیگر جریانات بورژوازی انجام گیرد. اما در بحث کنونی ما ضرورتی به پرداختن به آن نیست. در هر صورت آنچه که در این رابطه جای تعمق و در عین حال تفحص هم هست نزدیکی تدریجی این بخش از جریان سابق کومه‌له به این اردوگاه و طی نمودن این مسیر و انتخاب استراتژی و دیدگاه جدید آنها است. این طیف با کنار گذاشتن و پشت پا زدن به رادیکالیسم کومه‌له و آرمانهای سوسیالیستی آنچنان سیاستی در پیش گرفته است که از لحاظ هویتی نزدیکی وتشابه آنچنانی باکومه‌له سابق و سیاستها و اهداف آن را نمیتوان مشاهده کرد و با فلسفه وجودی و ماهیت آن در تناقض آشکار قرار میگیرد. سیاستهای این طیف در عمل تا جایی چرخش پیدا کرده است که دشمنان و مخالفان سابق کومه‌له به دوست و دوستان دیروزی آن را به غیر دوست تبدیل

کرده است. این دیدگاه در واقع بخشی از همان نگرش عمومی تری است که هر چند خود را سوسیالیست و طرفدار آن میداند اما در واقع آنرا از جوهر انقلابی آن تهی میسازد. خارج شدن انقلاب اجتماعی از دستور کار این طیف عملا ما را از نقد سیاسی به عنوان یک نیروی چپ در ارتباط با بحث کنونی نتیجتا بی نیاز میسازد.

طیف دیگر کومه‌له ظاهرا به بهانه پا فشاری بر اصول و پرنسیبهای سابق در مقابل هرنوع نواندیشی و تغییر و تحول در سیاستهای کومه‌له ایستادگی بخرج میدهد و با برداشتهای دگماتیستی و با برخوردی غیر سیاسی و غیر اجتماعی به مسائل در مقابل روند تکامل درون کومه‌له در جوابگویی به نیازهای مبارزاتی درون جامعه مانع و سد ایجاد کرده است. اگر در گذشته موقعیت اجتماعی کومه‌له قبل از هر چیز حاصل شناخت رهبران کومه‌له از جامعه کردستان و توجه دقیق آنها به ویژگیهای آن و اتخاذ سیاستهای نسبتا درست و اصولی در جواب دادن به نیازهای واقعی مبارزاتی مردم کردستان درآن دوره و در آن مقطع تاریخی بود. امروز با نادیده گرفتن این ویژگیها و تحولات مهمی که در درون جامعه کردستان و محیط فعالیت کومه‌له بوجود آمده روز به روز در مسیری گام برمیدارد که نتیجه محتوم آن چیزی جز فراهم آوردن یک انزوای سیاسی درآینده و در میان مردم کردستان نیست مسیری که جریانات دیگر مدتهاست با طی نمودن آن بی اعتباری سیاسی خود در میان مردم کردستان را آزمایش کردند. عدم وجود یک استراتژی روشن و کنکرت

متناسب با وضعیت واقعی جنبش کردستان و نیازهای مبارزاتی آن یکی از آن اشکالات پایه‌ای این جریان است. به بهانه جایگاه و اهمیت مبارزات سراسری و تحت پوشش و توجیه ظاهری ضرورت وحدت طبقه کارگر در ایران عملا عاجز از جوابگویی و بذل توجه به خواستها، مطالبات و نیازهای ویژه جنبش کردستان و جنبشهای اجتماعی آن است. پافشاری مصرانه بر ادامه فعالیت به مثابه یک حزب سراسری بدون پایه اجتماعی یکی ازعوارض چنین بینش و سیاستی است که آنها دنبال میکنند. فاصله گرفتن هر کدام از این تشکیلاتها با سنتهای پویا، اصیل و اجتماعی کومه‌له درحقیقت دلیل پایه‌ای و مسبب اصلی وضعیت بحرانی این جریانات در شرایط کنونی و بیانگر ناکارایی استراتژی سیاسی آنها و اثبات نادرستی شیوه و روش مبارزه‌ای است که توسط این جریانات پیش برده میشود.

ادامه این وضعیت کل جریان کومه‌له را با یک بحران روبرو ساخته و آن را به یک مرحله حساس و تعیین کننده کشانده است. تعداد جریانات سیاسی منشعب با بهره‌گیری از نام کومه‌له روبه افزایش است و این خود باعث سردرگمی و لطمه شدید سیاسی به کل این جریان اجتماعی در میان مردم کردستان گردیده است. در چنین وضعیتی مسئله بسیار مهم این است که گرایش و نیروی سوسیالیستی در کردستان چگونه باید به این وضعیت خاتمه دهد و ادامه و حفظ سنتهای اصیل و انقلابی کومه‌له در چنین شرایط سیاسی به چه صورتی باید دنبال شود؟ قطعا شرط اساسی برای پایان دادن به وضعیت کنونی در درجه

اول بستگی به نقد سیاستها و استراتژی موجود و فاصله گرفتن از آنها دارد. ولی آنچه بیش از هر چیزی جای نگرانی جدی است این است که اگر گرایش چپ در کردستان نتواند بر وضعیت کنونی فایق آید دستاوردهای چپ در جامعه کردستان هر چند هم بزرگ باشند قابل بازپسگیری خواهند بود و به این معنی ابدی نیستند. این مسئله برای کل جریان چپ در کردستان و آینده قدرت سیاسی آن میتواند نقش بسیار مهم و تعیین کننده داشته باشد.

صرف نظر از وضعیت نامطلوب و بحرانی در میان تشکیلاتهای فوق و وجود جو بی اعتمادی نسبت به سیاستها و عملکردهای آنها در میان مردم کردستان، هنوز گرایش و جریان چپ در درون جامعه کردستان و جنبشهای اجتماعی آن جایگاه قوی خود را از دست نداده است و درمیان دیگر گرایشات اجتماعی موقعیت نسبتا دست بالایی را دارد. وجود جنبشهای اجتماعی با تمایلات چپ آن فاکتور امید بخشی است که میتواند در متحول کردن وضعیت کنونی نقطه اتکا و بستر مناسبی باشد که در آینده بازیابی موقعیت حزبی این گرایش در کردستان را در اشکال جدید ترمیم و مورد بازسازی قرار دهد. خاتمه یافتن وضعیت بحرانی کنونی در گرو فشار جنبشهای اجتماعی درنشان دادن نادرستی و عدم حقانیت سیاست و استراتژیهای اتخاذ شده از جانب این تشکیلاتهاست. اما همزمان با آن جریان رادیکال و سوسیالیستی در کردستان باید تلاش کند که در عرصه‌های مختلف بویژه از لحاظ نظری به بازبینی و بررسی عوامل و دلایل

گرفتار آمدن به موقعیت نامطلوب کنونیش بپردازد. چنین تلاشی قطعا به روند رو به پیش این تحول کمک خواهد نمود و میتواند آن را سرعت ببخشد. پافشاری برآرمانهای سوسیالیستی کومه‌له و در عین حال توجه جدی به نیازهای مبارزاتی جامعه کردستان در شرایط کنونی آن دو فاکتور و عامل تعیین کننده‌ای است که بار دیگر جریان کومه‌له را به موقعیت و جایگاه منحصر به فرد خود در صحنه سیاست درسطح کردستان، ایران، و کل منطقه باز میگرداند.

آرمان سوسیالیسم، تفسیرهای متفاوت

تحریف آرمان سوسیالیسم، دست اندازی جریانات بورژوازی و سوءاستفاده آنها از این مسئله برای اهداف سیاسی طبقاتی خود تاریخا لطمات جبران ناپذیری به آن وارد کرده است. سرمایه‌داری دولتی، در روسیه و دیگر کشورهای اروپای شرقی، اقتصاد ملی در کشورهای عقب افتاده جهان سوم، سیاست دخالت و ایفای نقش دولت در اقتصاد بازار آزاد در کشورهای اروپایی، همه اینها تحت نام سوسیالیسم انجام گرفته است. در حالیکه اینها سیاستهای اقتصادی بورژوازی بودند که بنا به اقتضای شرایط سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کشورهای مختلف آنرا بکار بسته است. دستبرد وچیرگی بورژوازی در جا زدن اقتصاد ملی و دولتی بجای سوسیالیسم، شکست و عقب نشینی بزرگی به آرمان واقعی سوسیالیسم بود. نتیجه آن عقبگرد جامعه بشری و توحشی است که هم اکنون ما شاهد آن هستیم. امروز چپ و گرایش سوسیالیستی در چنین وضعیتی با وجود زمینه‌های گسترده و عینی و واقعی برای حرکتهای عظیم اجتماعی در برابر

تعرضات بورژوازی، ناتوان از انجام سازمان دادن این اعتراضات و جنبشهای اجتماعی است، و عاجز از نقش مهم و قابل توجهی به مثابه یک آلترناتیو جدی در این زمینه است. امروز جریان سوسیالیسم در جهان فاقد انسجام و قدرت سیاسی لازم برای مقابله با چنین وضعیتی است. تشتت و پراکندگی موجود در میان گرایشات و جریانات چپ طرفدار سوسیالیسم و انزوای سیاسی آنها حکایت از این دارد که هنوز برداشت و روایت درستی از آرمان سوسیالیسم درمیان این جریانات و به تبع آن دردرون توده‌های مردم وجود ندارد. تجربه شکست انقلاب اکتبر این واقعیت را نشان داد که بورژوازی جهانی نه در یک جنگ رودرو با طبقه کارگر و مردم محروم و زحمتکش در روسیه بلکه ازطریق فریب و از مسیر تحریف آرمانهای واقعی سوسیالیسم و جایگزینی آنها با آرمانهای ناسیونالیستم روسی بود که در نهایت موجبات شکست این انقلاب عظیم را فراهم نمود و در یک پروسه طولانی توانست این شکست را به طبقه کارگر و مردم زحمتکش روسیه تحمیل و آنها را به قبول آن ترغیب نماید. اگر این مسئله امروز برای ما تا حدودی قابل درک و مورد قبول و ساده بنظر میرسد در آنزمان برای طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش و پیشروان آنها یعنی بولشویکها درک آن به این سادگی نبود. با این حال هر چند مبارزه برای آرمان سوسیالیسم و تلاش برای تحقق آن بیش از یک قرن قدمت دارد، اما حقیقت این است که با وجود این هنوز نیز تصویر روشن و بی ابهامی در این مورد وجود ندارد. احزاب و جریانات سیاسی طرفدار

سوسیالیسم اکثرا امروز بدون نفوذ و پایه اجتماعی هستند و این خود گواهی بر این امر است که این نوع افکار سوسیالیستی در درجه اول با آنچه که زمانی مارکس و انگلس مطرح ساختند و یا مورد نظرشان بود قرائن وقرابت چندانی ندارد. چرا که قاعدتا یک جریان سوسیالیستی واقعی و اصیل میبایستی چیزی جدا و منفک از اعتراض اجتماعی طبقه کارگر و زحمتکش جامعه در هر کشوری نباشد. تحولات و تغییرات بزرگ و بسیار مهم و عمیق جامعه بشری در یک قرن گذشته و بویژه در چند دهه اخیر و علاوه بر آن ناکامی و عدم موفقیت بشر در استقرار یک جامعه سوسیالیستی واقعی در یک کشور و یا گوشه‌ای از دنیا به مثابه یک الگوی موفق خود بیش از هر زمان دیگری طرح مجدد بحث پیرامون سوسیالیسم و حقانیت آن را بطور اجتناب ناپذیری به میان کشیده است.

اگر در اینجا از تعرض علنی وحمله‌های هیستریک بورژوازی علیه آرمانهای سوسیالیستی و بی‌اعتبار جلوه دادن آن صرف نظر کنیم و آنرا علی‌السویه فرض کنیم و تنها به نحوه برخورد و برداشت جریانات چپ موجود بپردازیم و در یک سطح بسیار کلی نظری به آن بیندازیم. دو برخورد کاملا نادرست به مارکسیسم و سوسیالیسم علمی را درمیان این جریانات به وضوح و به شیوه‌ای برجسته مشاهده خواهیم کرد. این نگرشها و برداشتهای انحرافی تنها مختص به یک کشور و یا مشخصا کردستان نیست و تا حدود زیادی میتوان گفت عمومیت دارد. گرچه این دو برخورد کاملا از دو زاویه و دیدگاه متفاوت عمل

میکنند اما هردو دیدگاه به درجات متفاوتی درتخریب و بی‌اعتبار نمودن سوسیالیسم سهیم و نقش بازی میکنند، و در مقابل حرکت و پیشروی آن مانعی جدی ایجاد خواهند کرد.

دیدگاه اول میخواهد ظاهرا برخوردی پویا و علمی به سوسیالیسم داشته باشد و آنرا با شرایط امروزی منطبق سازد ولی در واقع آن را از جوهر اصلی و انقلابی آن تهی میسازد. برای این طیف امروز ارجاع به گذشته و حتی بعضا به مارکس بهانه‌ای شده است تا هرآنچه تفکر و ایده‌های انقلابی مارکس بر پایه آن بنا گردیده است تحت نام دفاع از آن به کنار گذاشته شود. لنین و پراکتیک انقلابی آن که چیزی جز الگو و تجسم انقلابی ایده‌های مارکس نیست زیر سؤال برده میشود تا گویا به تعبیر آنها به سوسیالیسم خدشه‌ای وارد نشود. اگر لنین در زمان و عصر خود توانست هم از لحاظ نظری و تئوریک و هم از لحاظ عملی و پراکتیک مارکس را نمایندگی کند و بزرگترین خدمت را به طبقه کارگر و بشریت بکند، در نزد آنها دیکتاتوری بیش در جوار استالین و شرکایش نیست. این طیف‌ها از تئوری سازش طبقاتی که ایدئولوژی شناخته شده و مورد بهره برداری بورژوازی در طول یک قرن گذشته در کشورهای اروپایی است به اسم سوسیالیسم دفاع میکنند! دموکراسی نیم بند بورژوازی و داعیه دفاع از حقوق بشر آن به کعبه آمال آنها تبدیل گردیده است. در میان این طیف امروز جریاناتی پیدا میشوند که خود را سوسیالیست میدانند و ابایی ندارند که با هرجریان مرتجعی اتحاد عمل و جبهه تشکیل دهند این نوع برداشت و تفکر اگر

زمانی در کشورهای اروپایی توانست تا حدودی پایه اجتماعی داشته و بورژوازی این کشورها هم در یک دوره معینی استفاده مطلوب را از آن در عقب راندن طبقه کارگر و به شکست کشاندن انقلابهای کارگری بنماید، مدتها است که سیر نزولی و تضعیف را طی نموده و در عین حال بی ربطی آن به چپ و آرمانهای سوسیالیسم و منافع واقعی طبقه کارگر چنان عیان است، بطوریکه امروز از بسیاری جهات براحتی تفاوت سیاستهای آنرا نمیتوان با دیگر جریانات راست بورژوازی تشخیص داد. افراشتن چنین پرچمی از طرف جریاناتی که داعیه چپ و طرفداری از سوسیالیسم را دارند در کشورهای جهان سوم و یا دیکتاتورزده، نتیجه بلاواسطه آن قرار گرفتن آنها علیرغم میل خود در جبهه طرفداران وضع موجود و اپوزیسیون بورژوازی و گام نهادن در چنین مسیری خواهد داد.

دیدگاه دوم از سوسیالیسم علمی مارکس کلیشه سازی میکند و آنرا به مکتبی مذهبی تبدیل میکند که تنها راهبان بسیار مومن میتوانند به آن دسترسی داشته باشند. سوسیالیسم و کمونیسم نزد این عده همچون یک مکتب جزمی و مذهبی به وفاداری به بعضی اصول و تکرار شعار گونه آنها به تنها معیار اصلی مبارزه و حقانیت آن تنزل پیدا میکند. وجود و تسلط چنین بینشی در میان این طیف همیشه سبب شکل گیری گروهای متعدد و جدیدی میشود که به خاطر کوچکترین تفاوت سیاسی و نظری پیرامون کم اهمیت ترین مسائل سیاسی و اجتماعی در میان آنها انشعاب راه انداخته میشود. در چنین دیدگاه دگماتیستی

مارکسیسم با هیچ گونه تغییر و تحولی سرسازگاری نشان نمیدهد و عملا بیگانه با جامعه و جنبشهای اجتماعی آن است وجه مشخصه این طیف دوری و عدم ارتباط با جنبشهای اجتماعی و بویژه جنبش طبقه کارگر، مطالبات و خواستها و شرایط زندگی واقعی و معضلات اجتماعی آن است. ارتباط آنها با طبقه کارگر بیشتر از سطح صادر نمودن بیانیه‌های حمایتی از اعتراضات این طبقه و تئوری پردازی پیرامون آن فراتر نمیرود. در میان این طیف جریاناتی هستند که با صراحت بیشتری ازلحاظ نظری هم این وضعیت را تئوریزه میکنند. آنها آشکارا نقش و جایگاه طبقه کارگر و دیگر محرومان و رنجبران که قرار است سوسیالیسم نوع مارکس بر دوش آنها و دخالت و رهبری آنها ساخته و بنا نهاده شود، حذف میگردد و به نام مارکسیسم و دفاع از آن فعالین سیاسی از اقشار دیگر جامعه که مدافع سوسیالیسم و متشکل در سازمانهای به اصطلاح کمونیستی هستند قدرت سیاسی را بدون ضرورت متشکل شدن طبقه کارگر، به وکالت از طرف آنها بدست میگیرند و سپس در فرصتی مناسب آنرا به طبقه کارگر تحویل میدهند! اینها و دهها موارد دیگر ازاین نوع تفسیرها و برداشتهای رایج در میان جریانات چپ و سوسیالیست یک واقعیت تلخی است، که پراکندگی و انزوا جریانات چپ نتیجه کاملا طبیعی و منطقی آن است. در این شکی نیست که ریشه اصلی انزوای همه این جریانات نه در عدم حقانیت آرمانهای سوسیالیستی آنطوریکه بطور اتوماتیک نتیجه گرفته میشود، بلکه در بی ربطی و دوری این جریانات از آرمانهای انسانی و

اصیلی است که زمانی مارکس تحت عنوان سوسیالیسم علمی بنیاد و شالوده آنرا مطرح ساخت. سوسیالیسم مورد نظر مارکس چیزی جز ریشه‌یابی بی‌عدالتیها و نابرابریهای موجود در میان انسانها و در درون جامعه بشری و نشان دادن را ه نجات انسان از هر نوع استثمار و ستم به شیوه علمی و برای همیشه نیست. وقتیکه مارکس به شفافی و به روشنی تغییر مناسبات موجود و خاتمه دادن به حاکمیت دولت سرمایه‌داران و همزمان برقراری و تحقق یک نظام جدید سوسیالیستی را در درجه اول امر طبقه کارگر و زحمتکش جامعه میداند و این کار را بدون متشکل شدن و رسیدن به یک درجه معینی از آگاهی و به میدان آمدن و اعلام آمادگی آنها برای این کار را امری غیر ممکن میداند، چرا کسانی یا جریاناتی که اعتقادی به آن ندارند باید خود را طرفدار مارکسیسم قلمداد کنند آیا اصولا و بطور منطقی تصور یک جامعه سوسیالیستی بدون دخالت و تصرف قدرت سیاسی از جانب طبقه کارگر ممکن است!؟ مارکس و پیروان وفادار به تئوریها و نظریات وی از جمله لنین بارها تکرار کرده‌اند که منشأ تمام بدبختی و نابرابری های انسان وجود مناسبات طبقاتی و سرمایه داری در جامعه است و بدون از بین بردن و تغییر چنین مناسباتی امکان برابری واقعی انسانها ناممکن است. اگر کسی بیاید و این نظریه مارکس را نپذیرد و به جای آن تئوری سازش طبقاتی و اصلاح سیستم موجود را در برنامه و استراتژی خود قرار دهد چرا باید خود را سوسیالیست و طرفدار مارکس بداند. اگر لغو مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و کار مزدی و به جای

آن برقراری مالکیت اشتراکی بر وسائل تولید در رسیدن به جامعه‌ای سوسیالیستی از جانب مارکس یک امری ضروری و حیاتی بشمار میآمد، چرا کسی یا جریانی که با چنین نظریه‌ای سر موافقت ندارد خودش را سوسیالیست میخواند و باز هم وقتیکه مارکس عمیقا به این مسئله معتقد بود که طبقه بورژوا و سرمایه‌دار برای حفظ حاکمیتشان به هر کار سرکوبگرانه و جنایتکارانه‌ایی متوسل میشوند و در مقابل چنین وضعیتی طبقه کارگر و محروم جامعه هم چاره‌ای جز استفاده از شیوه‌های قهرآمیز در دفاع از خود و آرمانهای سوسیالیستی را ندارند تاریخ و تجربه تاریخی هم درستی آنرا به اثبات رساند. کسانی یا جریاناتیکه با چنین نظریه‌ای به بهانه رد خشونت تحت هرشرایطی و با هرنوع بهانه‌ای با آن مخالفت میکنند، و بجای آن از توهم شیوه مسالمت آمیز رسیدن به سوسیالیسم جانبداری میکنند، چرا باید خود را سوسیالیسم و طرفدار مارکس قلمداد کنند. اینها و کارهایی از این نوع چیزی جز دستبرد و تحریف آرمانهای سوسیالیستی نیست که آگاهانه صورت میگیرد و هیچ ربطی به تکامل مارکسیسم ندارد. اینجا بحث سر این نیست که کسی یا جریانی حق ندارد برای بسط و تکامل نظرات مارکس یا بازبینی تئوریهای وی تلاش بخرج دهد و یا آنرا مورد نقد قرار دهد، بلکه اشکال کار و بی انصافی بزرگی هم که در حق مارکس انجام میشود این است که اساس و پایه ایده‌ها و تئوریهای انقلابی مارکس به نام خود مارکس و به طرفداری از او کنار گذاشته میشود، و در درون جامعه رواج داده میشود.

با وصف همه اینها من عمیقا بر این باورم که اگر به سوسیالیسم مارکس و مارکسیسم در جای واقعی خود به مثابه یک علم و همچون تئوری علم مبارزه طبقاتی نگریسته شود آنوقت ضرورت تکامل آن و انطباق آن با تغییر و تحولات و در کل با شرایط جدیدی که در جامعه و در مناسبات بین انسانها بوجود آمده و در آینده خواهد آمد امری ضروری و اجتناب ناپذیر است. متاسفانه ما چنین تلاشی را آنهم بطور جدی شاهد نیستیم و به ندرت کسی یا جریانی در این زمینه و یا در این مسیر قدمی موثر و قابل رویتی برداشته است. درحالیکه دنیای امروز ما با اینهمه تغییر و تحول بیش از هر زمان دیگری به چنین کاری نیاز دارد و بدون شک تا زمانیکه به این امر مهم توجه و به آن پرداخته نشود، افق و آینده مبارزه‌ای که در پیش است بسیار مبهم و ناروشن خواهد بود و ناتوان در جواب دادن به مسائل و معضلات مهم و پیچیده امروز جامعه بشری خواهیم بود و این همه آشفته بازار فکری در میان چپ هم خاتمه‌ای نخواهد داشت.

در هرحال اگر بخواهم روایت و برداشت خودم را از سوسیالیسم علمی مارکس بطورخلاصه بیان و جمعبندی کنم این است که همچنانکه ما میدانیم زمینه ایدهای اولیه سوسیالیسم به همان دوران ظهور حاکمیت سرمایه به مثابه سیستم اداره‌کننده جامعه بشری و به تبع آن پیدایش طبقه کارگر برمیگردد که در ابتدا بیشتر از یک زاویه تخیلی و غیر علمی رواج پیدا کرد. اما سوسیالیسم به مفهوم علمی و اجتماعی آن زمانی

مقبولیت جهانی و عمومی پیدا نمود که مارکس برای اولین بار نظریه سوسیالیسم علمی را که در نتیجه تحقیقات بسیار وسیعی که انجام داده بود بصورت یک دیدگاه منسجم فکری از لحاظ تئوری فورموله و به دنیا عرضه کرد. دستگاه فکری و تحلیلی مارکس که پایه‌های آن بر اساس ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی متکی و مبتنی بود، سوسیالیسم رانه بر مبنای تراوش ذهن و تخیل بشر و یا نتیجه آن بلکه بر اساس وضعیت و شرایط مادی جامعه و طبقات اجتماعی درون آن پایه ریزی و مطرح ساخت. تاریخ بشر از نظر مارکس تاریخ مبارزه طبقات درون جامعه در هر دوره ودر هر مقطع از زندگی و حیات بشر است نه تاریخ تکامل انتزاعی ایده‌ها و افکار انسان بطور مجرد و به دور ازجامعه و طبقات اجتماعی. بزرگی و عظمت کاری که مارکس انجام داد این بود که وی به شیوه‌ای کاملا علمی توانست این را نشان دهد و ثابت کند که تا زمانیکه جامعه بشری بر مبنای تقسیم طبقات اداره شود انسان نمیتواند آزاد باشد و او رهایی واقعی بشر را در محو و نابودی جامعه طبقاتی میدانست. مارکس با بررسیهای عمیقی که از جامعه سرمایه‌داری کرده بود به این نتیجه رسید که طبقه کارگر با توجه به موقعیت تولیدی و اجتماعی که در جامعه دارد میتواند با لغو سیستم و نظام سرمایه‌داری که مبتنی بر مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و کارمزدی در جامعه است با براندازی حاکمیت طبقه سرمایه‌دار و برکناری این طبقه از قدرت سیاسی آلترناتیو خود را که سیستم جدید یعنی سوسیالیسم که اساس آن بر مبنای مالکیت اشتراکی

بر وسایل تولید است مستقر سازد. بدین معنی سوسیالیسم از نظر مارکس یک سیستم اداره جامعه است که قدرت سیاسی در دست طبقه کارگر است و از لحاظ اقتصادی هم با اشتراکی نمودن ابزار وسایل تولید، سازماندهی تولید جامعه در انطباق و در خدمت نیازهای جامعه بشری قرار خواهد گرفت. مارکس بر این باور بود که در جامعه‌ای که در آن سوسیالیسم متحقق شود در یک پروسه‌ای گذار طبقات اجتماعی از بین میروند و جامعه در تکامل تدریجی خود در نهایت به کمونیسم یعنی جامعه بدون طبقه منتهی میشود. در نتیجه تفسیر و برداشت من از آرمان سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی چیزی جز راه رهایی واقعی و نجات انسان از همه ناعدالتیها و ستمهای موجود در جامعه، راه برابری انسان در تمام زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی نیست در یک جمله سوسیالیسم به معنی راه دستیابی بشر به سعادت و خوشبختی از طریق ایجاد مکانیسمهای لازم در جهت تقسیم ثروت و امکانات جامعه درحد ممکن و به شیوه‌ای عادلانه در میان انسانها و بهره برداری و استفاده از تمام نعمات مادی و معنوی دنیا توسط انسان بدون در نظر گرفتن جنسیت، ملیت، مذهب متفاوت و یا رنگ پوست گوناگون است تا آنجا به حقانیت سوسیالیسم مربوط است جامعیت تئوریهای مارکس کماکان درستی خود را حفظ کرده‌اند و هنوز از لحاظ علمی نادرستی آنها را کسی اثبات نکرده است. از لحاظ تجربه عملی هم هر چند بشر تا کنون نتوانسته جامعه سوسیالیستی را مطابق تئوریها و نظرات وی متحقق سازد، اما بربریت حاکم بر جامعه

بشری تحت حاکمیت سرمایه بیش از هر زمانی صحت و حقانیت نظرات و تئوریهای مارکس را نشان میدهد و اگر بشر امروزی بخواهد خود را از توحش جامعه سرمایه‌داری برای همیشه رها سازد در نهایت چاره‌ای جز تلاش برای تحقق سوسیالیسم به شیوه‌ای که مورد نظر مارکس بود ندارد.

سوسیالیسم در کردستان!

با آنچه که تا کنون گفته شد قاعدتا موضوع و مسئله‌ای که اینک باید بدان بپردازیم و مورد بررسی قرار بگیرد این است که به چه صورتی ما قادر به تحقق استراتژی و اهداف نهائی خود یعنی سوسیالیسم در جامعه کردستان خواهیم بود، چگونه و به چه شیوه‌ای ما به مثابه یک جریان و گرایش چپ مبارزه خود را پیش خواهیم برد و در مجموع تا آنجا که به ما مربوط میشود باید چه سیاستها و تاکتیکهایی را در عرصه‌های مختلف در پیش بگیریم تا بتوانیم به چنین هدفی برسیم. یا به عبارت دیگر با توجه به تصویری که از اوضاع کردستان داریم، چه در رابطه با وضعیت اجتماعی و اقتصادی آن و چه موقعیت گرایشها وجریانات سیاسی و دیگر فاکتورها و پارامترهای دخیل در این اوضاع و همچنین با توجه به روایت و تفسیری که از سوسیالیسم داریم ما در امر مبارزه خود با چه موانع و مشکلاتی و همچنین با چه زمینه‌هایی روبرو هستیم آیا امکان رسیدن به چنین هدفی و تحقق آن در کردستان ممکن است؟

اما قبل ازپرداختن به این سؤال و پیگیری بحث فوق میخواهم این نکته را روشن کنم که این بحث دو جنبه متفاوت دارد که لازم است آنها را از هم تفکیک نمود یکی سوسیالیسم به عنوان یک سیستم و یک آلترناتیو برای اداره جامعه و جایگزینی آن با سیستم موجود سرمایه‌داری ومکانیسمهای آن، دوم بررسی توان و ظرفیتهای واقعی جنبش اجتماعی و گرایش چپ به مثابه یک نیروی مشخص در پیاده کردن و امکان تحقق آن در چهارچوب یک جغرافیای معین و در اینجا مشخصا کردستان. در ارتباط با جنبه اول ما فرض را براین میگذاریم که حقانیت سوسیالیسم حال با هر درجه‌ای باید مورد پذیرش در یک جامعه باشد و یا قرار بگیرد، در نتیجه ما بحث حقانیت را در یک سطح کلی در اینجا پیش نمیکشیم ما با بررسی و تحلیل مجموعه فاکتورهای و مولفه‌های داخلی و خارجی دخیل در اوضاع کردستان و همچنین به فرض مقبولیت چنین خواستی نزد توده‌های کارگر و زحمتکش کردستان (حمایت و پشتیبانی وسیع وتوده‌ای از گرایش چپ جامعه و مشخصا جریان کومه‌له) میخواهیم نتیجه بگیریم که این نیرو و گرایش چپ تا چه اندازه از شانس قدرت گیری و رسیدن به اهداف استراتژیک خود یعنی سوسیالیسم در کردستان میتواند برخورداراباشد.

همچنانکه گفته شد و برآن تأکید گردید سوسیالیسم درصورتی متحقق خواهد شد که سرمایه در دو عرصه بسیار حیاتی خلع ید شده باشد. در درجه اول خلع ید بورژوازی از لحاظ قدرت سیاسی است. بدین معنی که دولت حاکم که دولت

طبقه سرمایه‌داران است همراه با تمام دم و دستگاهای بوروکراتیک و سرکوبگر مربوطه درهم شکسته و از قدرت پایین کشیده شود و بجای آن قدرت و اداره جامعه به دست طبقه کارگر و اکثریت توده‌های زحمتکش که در سازمانهای طبقاتی خود متشکل شده باشند افتاده باشد. دوم در زمینه ساختاراقتصادی، با لغو مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و به جای آن استقرار مالکیت اشتراکی بر وسایل و ابزار تولید و با ایجاد مکانیسمهای جدید طی پروسه‌ای به استثمار انسان ازانسان که منشأ آن سیستم کار مزدی است خاتمه داده شود.

درپاسخ به چنین سؤال و مسئله بسیار مهم و سرنوشت سازی جریانات مختلف سیاسی در کردستان مواضع و دیدگاه سیاسی تا حدودی روشنی دارند. تشکلهای چپ موجود هر چند بطور مشخص و بصورت مدون و مکتوبی رو به بیرون و به جامعه بحث جدی و کنکرتی در این مورد (امکان تحقق سوسیالیسم در کردستان) ارائه نداده‌اند و پاسخ مستقیم به این سؤال را بی جواب گذاشته‌اند و یا حداقل من از آن اطلاعی ندارم، اما دلیل آن هر چه بوده باشد این بدین معنی نیست که مواضع و سیاست آنها در قبال این مسئله نامعلوم باشد، چرا که استراتژی سیاسی این جریانات به روشنی نشان میدهد که دیدگاه سیاسی آنها برعدم امکان پذیری چنین امری استوار است.

در ادامه بحث تلاش خواهم کرد در این دو مورد یعنی خلع ید از سرمایه هم از لحاظ سیاسی و هم اقتصادی بطور جداگانه مسئله را بیشتر مورد بررسی قرار بدهم، و در همین رابطه به

زمینه‌ها و عوامل مساعد و همچنین به موانع و مشکلات در یک سطح کلی اشاره‌ای بکنم.

خلع ید بورژوازی از قدرت سیاسی

براندازی حاکمیت و دولت سرمایه از لحاظ سیاسی و تصرف قدرت توسط طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه ظاهرا مورد اختلاف کسی نیست و اکثر نیروهای چپ روی ضرورت آن در حرف و گفتار تاکید میورزند. اختلاف هنگامی پیش خواهد آمد که این جریانات سیاست و استراتژی سیاسی خود را در قالب برنامه و اهداف مشخص‌تری برای رسیدن به این هدف مطرح میسازند و یا تاکتیکهای سیاسی کنکرت تری همراه با چگونگی شیوه و روش مبارزه برای تحقق چنین امری انتخاب میکنند. در مورد مشخص کردستان جریانات و تشکیلاتهای چپ موجود استراتژی سیاسی متفاوتی را دنبال میکنند، ولی علیرغم اختلاف در دیدگاه و سیاستهای آنها، همگی در یک نقطه اشتراک نظردارند و آن اینکه سوسیالیسم در کردستان امکان پذیر نیست. یا بهتر است بگویم استراتژی مستقلی برای تحقق چنین هدفی در برنامه آنها نیست و از جانب آنها دنبال نمیشود. من سعی خواهم کرد ضمن پرداختن به این مسئله، همزمان بعضی

ازاشکالات و کمبودهای جدی درسیاستهای این جریانات را نیز مورد بررسی قرار دهم. چرا که به باور من دیدگاه سیاسی و نظری این جریانات خود یکی از موانع جدی در کسب قدرت سیاسی است و نتیجه این سیاستها درعمل چیزی جز خالی کردن میدان در برابر ناسیونالیسم و بورژوازی در کردستان نیست. اما ابتدا لازم میدانم که نکاتی را دررابطه با جامعه کردستان که تا حدود زیادی مرتبط به بحث کنونی و قدرت سیاسی است، مطرح و به بحث قبلی اضافه کنم.

ما در اینجا صحبت از جامعه‌ای میکنیم که دارای مختصات خاص خود است، من قبلا کمی در مورد این ویژگیها، بخصوص در رابطه با بافت اجتماعی و اقتصادی آن بحث کردم. اما به منظور شفافیت بیشتر تصویر ما از اوضاع کردستان جا دارد که کمی مشخص تر روی وضعیت و جنبه سیاسی آن مکث بیشتری بکنیم. زیاد به عقب بر نگردیم جامعه کردستان و مردم ساکن آن درست درهمان اوایل سرکار آمدن ج.اسلامی در شرایطی که موج توهم و خوشباوری کل جامعه ایران را فرا گرفته بود و حمایتهای وسیعی از جانب مردم و جریانات سیاسی راست و حتی بعضا چپ جامعه از حاکمان جدید بعمل میآمد، بدون کمترین تردید و توهمی در مقابل آن و برای مطالباتی که داشتند ایستادند ابتدا جنبشی عظیم توده‌ای کاملا مسالمت آمیز در ابعاد میلیونی در تمام شهرها و روستاهای کردستان علیه حاکمان جدید شکل گرفت و به میدان آمد. با اعلام جهاد علیه مردم کردستان این مبارزه در شکل مسلحانه در ابعاد وسیع و کاملا توده‌ای

ادامه پیدا کرد. این مقاومت در چنین ابعاد توده‌ای در کردستان منحصر به فرد بود و در آن شرایط در هیچ جای دیگری چنین مقاومتی صورت نگرفت. بلافاصله سؤالی که اینجا مطرح میشود و از ما جواب درستی را میطلبد این است که دلیل برپایی چنین جنبش مستقلی در کردستان چه بود؟ زمینه‌ها و آن عواملی که باعث شکل گیری و پیدایش چنین جنبشی با چنین ابعادی عظیم اجتماعی شدند کدامها بودند؟ جواب به این سؤالات است که پاسخهای متفاوتی را با نگرش و دیدگاهای مختلف در برابر هم قرار میدهد و در نتیجه کاملا بطور طبیعی راه حل و آلترناتیوهای گوناگون و استراتژیهای سیاسی متفاوتی برای جوابگویی به آنها مطرح خواهند گردید.

در ارتباط با این شرایط خاص میتوان فاکتورهای زیادی برشمرد. اما دو فاکتور در میان همه آنها اهمیت بیشتر و تعیین کننده‌تری داشت. یکی از این فاکتورهای مهم این بود که جامعه کردستان در اساس مانند سایر بخشهای ایران تحت تأثیر مذهب خصوصا مذهب شیعه که خمیر مایه حاکمیت جدید را تشکیل میداد نبود. نیرو و جریان مذهبی تاریخا هم نقش آنچنانی در مبارزات مردم کردستان نداشته‌اند. به همین دلیل از نفوذ و اعتبار سیاسی زیادی در میان مردم برخوردار نبودند. در کردستان دو نیروی عمده و قوی در صحنه سیاست کردستان یکی جریان چپ و دیگری ناسیونالیسم کرد وجود داشت که هر کدام به دلایلی و از زوایای مختلفی در مقابل حکومت مرکزی قرار گرفتند. فاکتور دوم خواستها و مطالبات مردم کردستان بود که

بارها و بارها از طرق گوناگون در اجتماعات مردم بیان و طرح گردید اما همیشه از جانب دولت جدید جواب رد به آنها داده شد. محوری ترین خواست مردم کردستان در تمام مراحل مبنی بر این واقعیت بود که آنها تحت تأثیر شرایطی که بوجود آمده بود میخواستند و اراده کرده بودند که بر مقدرات و سرنوشت خودشان حاکم شوند و تصمیم داشتند که خودشان سرنوشت خود و مسیر آینده‌شان را تعیین کنند. در این رابطه تجربه تاریخی به آنها آموخته بود که نباید به دولتهای مرکزی اعتماد کنند. وجود تاریخی ستم ملی بر مردم کردستان دلیل اصلی این بی اعتمادی بود. میزان و درجه این بی اعتمادی تا حدی عمیق و ریشه‌دار است که ما میبینیم که نه تنها نیرو و جریانات در حاکمیت بلکه حتی جریانات اپوزیسیون سراسری را هم شامل شده است. وجود چنین شرایط و ذهنیتی در میان مردم کردستان بی دلیل نیست تاریخا و تا کنون هیچ حزب سراسری چه در میان جریانات راست و چه چپ نتوانسته در کردستان نفوذ اجتماعی پیدا کنند و در معادلات سیاسی این منطقه بطور جدی نقش ایفا کنند. هر چند که این مسئله بی ربط به اهداف و سیاستهای اتخاذ شده از جانب آنها نبوده است، اما دلیل اصلی و پایه‌ای آن به همان ویژگی شرایط خاص کردستان مربوط میشود. احزاب کومه‌له و دموکرات تنها به عنوان دو نیروی وابسته به گرایش چپ و راست جامعه در کردستان بود که توانستند از نفوذ و پایه اجتماعی وسیعی بهره‌مند شوند. اینکه ما امروز تنها در کردستان در قیاس با دیگر مناطق ایران شاهد وجود احزاب محلی در یک

بعد اجتماعی هستیم ناشی از همین است که ضرورتها و نیازهای مبارزاتی جامعه کردستان و از همه مهمتر خواست حق تعیین سرنوشت و وجود یک جنبش اجتماعی قوی برای این مطالبه، این احزاب را در بعد محلی شکل داده است.

در هر حال خواستم روی این مسئله تاکید کنم که مردم در کردستان خواستهایی داشتند که در میان آنها خواست حق تعیین سرنوشت برای مردم کردستان اساسی ترین و محوریترین خواست و وجه تمایز کردستان با جاهای دیگر ایران و به این معنی دلیل اصلی چنین مقاومتی بود که در کردستان شکل گرفت. این خواستها هم ریشه در گذشته داشتند و از زمینه‌های تاریخی و درازمدت تری برخوردار بودند و هم به خواستها و مطالباتی مستقیما مربوط میشدند که به مسائل و مشکلات و بی حقوقی‌هائی که اقشار مختلف جامعه در همه عرصه‌ها در زندگی روزمره خود از لحاظ زمانی درکوتاه مدت با آن درگیر بودند. ما درگذشته بارها به مناسبتهای مختلفی درمورد ویژگیهای جامعه کردستان صحبت و به آن پرداخته‌ایم مسائل تاریخی از قبیل تقسیم اجباری کردستان توسط کشورهای دیکتاتور منطقه و محروم نمودن مردم کردستان از حق تعیین سرنوشت خویش، اشغال نظامی کردستان و میلیتاریزه نگاهداشتن منطقه همچون یک پادگان جنگی، جلوگیری آگاهانه از رشد اقتصادی وصنعتی این منطقه، تبعیضات و اجحافات فرهنگی از جمله ممنوعیت استفاده از تدریس زبان مادری و استفاده از آن در ادارات دولتی، بیکاری وسیعتر، ناچار بودن کارگران کردستان به ترک خانواده و

رفتن به مناطق دیگر برای کاریابی، پایین بودن سطح زندگی و بطور کلی فقر و عقب ماندگی، عدم وجود حقوق شهروندی برابر با دیگر ساکنین و نگاه تحقیر آمیز و درجه دوم به آنها، اینها همراه با ده‌ها و صدها موارد تبعیض آمیز دیگر نمونه‌هایی است که شرایط خاص کردستان را بوجود آورده است. بر اساس چنین زمینه‌ای بود که احزاب مستقل در کردستان توانستند در راس این جنبش قرار بگیرند و چنین مقاومتی را حتی در ابعاد مسلحانه که در کردستان سنت دیرینه‌ای داشت سازمان بدهند. کومه‌له به مثابه یک نیروی رادیکال و سوسیالیستی از زاویه منافع اکثریت جامعه یعنی کارگران و زحمتکشان سیاست درستی مبنی بر سازمان دادن این مقاومت و پشتیبانی قاطعانه ازاین مطالبات اتخاذ کرد که این خود یکی از دلایل اصلی موفقیت کومه‌له و گسترش نفوذ اجتماعی آن در کردستان را بدنبال داشت. برای اولین بار در تاریخ ایران یک جریان رادیکال و سوسیالیست در کردستان توانست وسیعترین حمایت توده‌ای در میان مردم کردستان و خصوصا کارگر و زحمتکش جامعه راکسب کند.

امروز یکی ازمشکلات پایه‌ای و جدی جریان چپ این است که برعکس سیاستهای درست کومه‌له در گذشته از یک موضع اصولی و رادیکال و سوسیالیستی به این شرایط خاص در کردستان توجه و نگاه نمیکند و روز به روز از این سیاستها فاصله گرفته است. ندیدن این واقعیات و عدم توجه به مکانیسمها و سوخت و ساز و نیازهای درون جامعه کردستان، این آن مسئله مهمی است که برای چپ معضل و مشکل جدی ایجاد کرده

است. یکی از دلایل پایه‌ای عدم موفقیت تلاش چپ در ادامه کاری حزب کمونیست ایران ریشه در همین نوع مسائل و عدم توجه ما به آنها داشت که اینجا مورد بحث ما نیست.

طیف و بخش قابل توجهی از چپ متشکل از سازمانها و تشکیلاتهای موجود در کردستان از جمله سازمان کردستان حکا بنا به استراتژی سراسری که دارند اهداف جنبش کردستان را نیز در این چهار چوب مطرح و تعقیب میکنند. نگاه آنها به مبارزه و جنبش کردستان نه به عنوان یک جنبش مستقل قائم به ذات و جامعه‌ای با شرایط خاص خود در نتیجه اهداف و خواستهای مطالباتی مستقل خود بلکه به مثابه بخشی ارگانیک و انتگره با جامعه ایران و مطالبات آن جزئی ازخواستهای سراسری در نظر گرفته میشود. اهداف و آرمان سوسیالیسم به شیوه‌ای مستقل در کردستان برای آنها امری غیر ضروری و همچنین غیر عملی محسوب میشود. سوسیالیسم و مبارزه برای آن از نظر آنها تنها در بعد سراسری معنی خواهد داشت. تلاش برای کسب قدرت سیاسی توسط کارگر و زحمتکش کرد در کردستان از نظر آنها امری بیهوده و محکوم به شکست و از آن مهمتر ناسیونالیستی قلمداد میشود. چنین نگرشی به جنبش کردستان و مبارزه مردم آن از جانب نیرو و جریان چپ موجب شده است که حتی در رابطه با مسئله رفع ستم ملی هم برخوردی نادرست و غیر واقعبینانه همراه باشد. ازجانب بعضیها حق تعیین سرنوشت پذیرفته نمیشود و از جانب عده‌ای دیگر از حق تعیین سرنوشت تنها الحاق و ماندن در چهار چوب ایران در هر شرایطی استنباط

میشود. ازآنجا که از نقطه نظر آنها سوسیالیسم در کردستان امری غیر عملی و غیر ممکن است در نتیجه استقلال و تشکیل کشور مستقل در کردستان را با منافع طبقه کارگر در مغایرت میبینند و بی دلیل نیست که همیشه یکی از پایه‌های استدلال آنها و توجیه برای الحاق و ماندن در چهار چوب ایران را ظاهرا ضرورت دفاع از وحدت طبقاتی و سراسری کارگران و منافع و اهداف سوسیالیستی این طبقه بیان میکنند. نادرستی این استدلال با چنین حکم مطلق گرایانه و یکجانبه‌ای بجای خود، چون در بعضی شرایط ممکن است جدایی به نفع طبقه کارگر و پیشبرد امر سوسیالیسم باشد، اما این نگرش واقعیتهای آشکار و روشن جامعه کردستان را نادیده میگیرد و از جواب دادن کنکرت به آنها طفره میرود و یا به آینده نامعلوم حواله میدهد. علیرغم تبلیغات جنجال برانگیز آنها علیه ناسیونالیسم، ستم ملی در کردستان را به مانعی جدی در مقابل مبارزات کارگران تلقی نمیکند و راه‌حل عملی و درست برای آن ندارد این طیف بجای ارائه راه حلهای عملی برای از بین بردن موانع وحدت واقعی طبقه کارگر و از این طریق تلاشی واقعی و جدی و دلسوزانه برای این کار بیشتر به شعار دادن و توصیه‌های اخلاقی و تبلیغاتی متوسل میشود. بدون ارائه راه حل درست و کنکرت برای حل معضلات واقعی و اجتماعی نه تنها وحدت با طبقه کارگر ایران حاصل نمیشود، بلکه خود طبقه کارگر کرد هم با چنین سیاستهایی دچار تفرقه خواهد گردید. در کردستان ما با خطر نفوذ جریانات اپوزیسیون ناسیونالیست ایرانی از هر نوع

آن و یا جریان سلطنت طلب و جریانات مذهبی از نوع سازمان مجاهدین خلق و سازمان انقلاب اسلامی و تحکیم وحدت و...مواجه و روبرو نیستیم. در فردای سرنگونی ج. اسلامی و در دستور قرار گرفتن جایگزینی مسئله قدرت سیاسی در جامعه کردستان رقیب اصلی قدرت در کردستان ناسیونالیسم کرد است. آیا این به معنای ویژگی جامعه کردستان نیست و نیروی چپ نباید به آن بیندیشد و برنامه مشخصی برای آن داشته باشد. جدائی کامل توده‌های کارگر و زحمتکش کرد از افق و آرمانها و سیاستهای ناسیونالیستی در یک مقیاس اجتماعی تنها از طریق توجه جدی به وضعیت واقعی جامعه کردستان و جواب دادن به نیازهای مبارزاتی آن از جانب نیرو و گرایش چپ است.

گرایش و جریان چپ در کردستان اگر بخواهد به نیروی اصلی در کردستان تبدیل شود و حمایت میلیونی مردم کردستان را در دستیابی به قدرت سیاسی و اهداف استراتژیک خود جلب نماید باید از جنبش اجتماعی مردم کردستان برای حق تعیین سرنوشت بصورت شفاف و روشن حمایت کند و برنامه کنکرت و مشخصی برای آن داشته باشد. چپ متشکل در تشکلهای موجود چنین نگرشی ناظر بر تفکر و پراکتیک آن نیست. هیچکدام از این نیروها حق تعیین سرنوشت را به معنی واقعی آن نمی‌پذیرند بر فرض مثال در رفراندم مورد نظر آنها اگر مردم کردستان خواهان جدایی و تشکیل دولت مستقل باشند (یکی از حالتهای احتمالی) آنها در این شرایط به عنوان نیروی چپ و سوسیالیستی چگونه فعالیت سوسیالیستی خود را دنبال میکنند از دو حالت

به دور نیست یا علیه آن موضع میگیرند (البته اگر به تنها موضعگیری اکتفا شود و منافع به ظاهر سوسیالیستی سرکوب آن را ضروری و ایجاب نکند) یا باید همه تئوریهای تا کنونی خود را پس بگیرند و به‌مثابه یک جریان چپ برای سوسیالیسم در کردستان مستقل به فعالیت خود ادامه بدهند. حالت دوم بسیار بعید است که اتفاق بیفتد چون در دیدگاه و دستگاه فکری آنها خواست استقلال کردستان و تشکیل دولت مستقل در کردستان تنها میتواند امر ناسیونالیسها باشد، و چنین کاری از نظر آنها با منافع طبقه کارگر و اهداف سوسیالیستی در تضاد کامل قرار دارد. در هر صورت اگر جریان و گرایش چپ در کردستان نتواند و یا نخواهد از لحاظ نظری با ذهنیت کنونی رایج در درون تشکیلاتهای چپ موجود در رابطه با جنبش کردستان و مسائل و معضلات آن اصلاح کند در عمل نه تنها شانس قدرت گیری آن در کردستان دیگر مطرح نیست بلکه همانند دیگر جریانات و گروهای چپ در ایران و منطقه به نیرویی درحاشیه جامعه تبدیل خواهد گردید و این موقعیت تاریخی خود را از دست خواهد داد.

این مباحث همگی به نوعی به مسئله قدرت سیاسی مرتبط هستند اما در رابطه با جابجایی قدرت سیاسی در کردستان مولفه‌ها و عوامل دیگری که به شیوه‌ای مستقیم‌تر نقش ایفا میکنند، در اینجا و در ادامه مختصرا به آنها خواهم پرداخت.

مولفه های قدرت سیاسی در کردستان

بعد از گذشت سه دهه از جنبش کردستان اگر کسی حتی یک ناظر خارجی بخواهد موقعیت این جنبش را مورد ارزیابی و بازبینی قرار دهد به نتیجه‌ای جز این نخواهد رسید که ج.اسلامی تنها به یمن توهم اولیه مردم ایران به این رژیم و به همین دلیل عدم حمایت و پشتیبانی آنها ازمقاومت طولانی مدت مردم کردستان از یک طرف و از طرف دیگر عدم توانایی و کم تجربه‌گی جریانات سیاسی در سازماندهی و استفاده از تمام پتانسیل توده‌ای مبارزاتی مردم کردستان و همچنین بروز جنگ داخلی در نتیجه خیانت ناسیونالیسم کرد، توانست کردستان را اشغال و تسلط نظامی خود را بر این منطقه اعمال کند. این تسلط نظامی و اشغال کردستان هیچوقت به دستاورد و کسب پیروزی سیاسی در میان مردم کردستان برای رژیم تبدیل نگردید. هم اکنون مردم کردستان بیشتر از هر زمان دیگری در مقابل رژیم ایستاده و صف آرائی کرده‌اند حضور ج.اسلامی در کردستان به اشغال نظامی آن گره خورده است. خاتمه اشغال و

بیرون انداختن نیروهای اشغالگر پایان عمر ج.اسلامی در کردستان است. مردم کردستان در آرزوی چنین روزی در کمین و در انتظار هستند و برای تحقق آن از هیچ فرصتی دریغ نخواهند کرد. این وضعیت واقعی کردستان است که تناسب قوای موجود بر اساس آن شکل گرفته است. تناسب قوایی که بسیار شکننده است، و نمیتواند برای همیشه اینگونه پابرجا بماند.

امروز نه تنها مردم کردستان بلکه میتوان گفت به درجه زیادی اکثریت مردم ایران نیز خواهان سرنگونی ج.اسلامی هستند و این فاکتور بسیار مهم و متغیر در تأثیرگذاری در مورد آینده کردستان نیز هست. تأثیرپذیری و تأثیر گذاری بین مبارزات کردستان و دیگر مناطق ایران چیزی نیست که کسی بتواند آنرا انکار کند و یا آن را نادیده بگیرد. در نتیجه ضرورت هماهنگی و اتحاد مبارزاتی بین مردم کردستان و مردم دیگر بخشهای ایران و جنبشهای اجتماعی آن بخصوص اتحاد و همپیمانی واقعی بین طبقه کارگر کردستان با طبقه کارگر ایران امری بسیار حیاتی در مبارزه و تضمین پیروزی در گرو تحکیم هرچه بیشتر چنین اتحاد و همکاری است. با توجه به شرایطی که در کردستان حاکم است در صورت تضعیف رژیم در ابعاد سراسری و وادار ساختن آن به یک عقب نشینی نسبتا جدی، بلافاصله میتواند منجر به خارج شدن قدرت و از هم پاشیدن شیرازه حاکمیت آن در کردستان گردد. در صورت وقوع چنین شرایطی آنچه از هم اکنون قابل پیشبینی است این است که دو گرایش و نیروی عمده یعنی جریان چپ و ناسیونالیسم در

کردستان بلافاصله میداندار اصلی و آلترناتیو قدرت در جامعه خواهند بود.

هر گونه تحولی در آینده کردستان که منجر به ختم اشغال کردستان بشود ــ حال این تحول از طریق اعتراضات اجتماعی و توده‌ای و قیام توده‌ها باشد یا در اثر فشارها و عوامل بیرونی وخارجی، یا هر دوی آنها ـــ نیرو و گرایش چپ در کردستان به دلیل پایه اجتماعی و توده‌ای آن یک پای اصلی معادلات قدرت خواهد بود. پیشبینی چنین وضعیتی تنها مختص به کردستان است و چنین حکمی را با این قطعیت در مورد دیگر جاهای ایران نمیتوان داد. در صورت بوجود آمدن چنین حالتی مردم کردستان بلافاصله و با تجربه‌ای که دارند کنترل امور و اداره جامعه را بدست خواهند گرفت و کشمکش اصلی در مورد چگونگی پیش برد این امر بین گرایش ناسیونالیسم کرد و گرایش چپ و سوسیالیستی رقابت پیرامون سرنوشت و مسیر آینده جامعه را این دو نیرو تعیین خواهند کرد. به عبارت دیگر توازن و تناسب قوا بین آنها شکل و محتوای حاکمیت و حکومت کردستان را رقم خواهند زد. به هر درجه گرایش و نیروی چپ قوی باشد به همان اندازه شانس اداره جامعه به شیوه‌ای دمکراتیک تر و آزادانه تر و با دخالت هر چه بیشتر مردم بویژه کارگران و زحمتکشان در اداره مستقیم جامعه بیشتر خواهد بود. در چنین شرایطی تقابل بین گرایش چپ و سوسیالیستی و جریانات ناسیونالیستی امری اجتناب ناپذیر خواهد بود. احزاب ناسیونالیستی بنا به ماهیت خود تلاش میکنند که با استفاده از

نیروهای مسلح خود دم ودستگاه بوروکراتیک بورژوازی محلی را به جای نیرو و دستگاه بوروکراتیک رژیم قبل جایگزین سازند و از این لحاظ این چنین وضعیتی میتواند زمینه ساز مشکلات مهم و جدی باشد. آنچه که مسلم هست ما تمام تلاش خودمان را باید بکار بگیریم که وقتی که حاکمیت بورژوازی مرکزی درهم شکسته و کنار گذاشته شد و از منطقه پاک گردید، نباید حاکمیت بورژوازی محلی جای آنرا بگیرد. نباید گذاشت که جای ارگانهای سرکوبگر حکومت مرکزی را ارگانهای سرکوب بورژوازی محلی بگیرد اتفاقی که در کردستان عراق رخ داد. باید در مقابل با هر نوع حاکمیت حزبی ایستاد و بجای آن سازمان حاکمیت توده‌ای و ارگانهای وابسته به آن را مطرح ساخت. باید مکانیسمهای اداره جامعه را طوری پیش برد و سازمان داد که نقش میلیشیای مسلح احزاب در آن کمترین نقشی داشته باشند. این یک مسئله بسیار مهم، حساس و در حین حال پیچیده‌ای خواهد بود و با اراده گرایی نمیشود همه مسائل و موانع و مشکلات را حل کرد بلکه باید متناسب با نیرو و امکانات موجود و تناسب قوای بوجود آمده بطور سنجیده در این زمینه گام برداشته شود. ما در این زمینه نباید پیشقدم سیاست جنگ و خشونت برای کنارزدن ناسیونالیسم باشیم، باید تا آنجا که ممکن و مقدور است بکوشیم که دمکراسی واقعی به معنای آزادی کامل و بی قید و شرط سیاسی در جامعه برقرار گردد و بدون تردید این به نفع پیشبرد و پیشرفت و تقویت جریان و گرایش رادیکال و سوسیالیستی خواهد بود و باید دیگر جریانات، بویژه ناسیونالیسم کرد را

مجبور ساخت که تن به چنین شرایط دمکراتیکی بدهد و به آن متعهد و پایبند گردد.

پیشرفت گام به گام در این زمینه باید در نهایت به جلب حمایت اکثریت مردم کردستان بویژه کارگران و زحمتکشان از آلترناتیو چپ و به نوعی قبول هژمونی آن منجر گردد بوجود آمدن چنین حالتی در قدم اول به معنای تشکیل یک دولت سکولار و دموکراتیک خواهد بود که تحقق و برآورده کردن حقوق و خواسته‌های پایه‌ای و اولیه مردم و شهروندان کردستان را در دستور کار خود قرار خواهد داد و در عین حال به معنی آماده شدن شرایط برای برداشتن گامهای اساسی‌تر برای رهایی همیشگی یعنی اداره جامعه به شیوه‌ای سوسیالیستی و طی نمودن این پروسه و این مسیر در قدمهای بعدی است. طبیعتاً این پروسه کار یک ماهه و یک ساله نیست و احتیاج به ملزومات و مدت زمان طولانی تری دارد و تنها به فاکتور قدرت سیاسی داخلی بین این دو گرایش در جامعه محدود نمیگردد فاکتورها ومسائل بسیار دیگری میتوانند در این رابطه نقش مهمی ایفا کنند که باید در چنین شرایطی جواب لازم را برایشان داشته باشیم. آنچه که بیش از هر چیز و در هر شرایطی مهم و برایمان اهمیت حیاتی دارد این است که ما به مثابه جریان و گرایش چپ باید اهداف استراتژیک و نهایی خودمان را فراموش نکنیم و افق و آرمان سوسیالیستی همیشه چراغ و راهنمای کارمان باشد.

در هر صورت من خواستم در اینجا بر این مسئله تاکید کنم که امکان قدرت‌گیری جریان چپ و زمینه‌های واقعی و عینی آن در کردستان وجود دارد و صحبت از چنین حالتی امری ذهنی و غیر واقعی نیست. حفظ این قدرت یعنی حاکمیت توده‌ای در کردستان و مقابله با انواع توطئه گریهای داخلی و خارجی از تحمیل جنگ گرفته تا محاصره اقتصادی و غیره همه جزء احتمالات موجود است که بنظر من میشود و امکان خنثی کردن آنها غیر ممکن نیست. امروز کشورهای زیادی در دنیا وجود دارند که هر چند از نظر ما سوسیالیستی نیستند، علیرغم توطئه گریها و فشارهای قدرتهای بزرگ و امپریالیستی به دلیل حمایت توده‌ای مردم کشور خود و دیگر فاکتورهای دخیل در اوضاع سیاسی جهانی و تناسب قوای موجود توانسته‌اند حاکمیت و قدرت سیاسی در این کشورها را سالهای متمادی با همه مشکلات آن حفظ کنند. بعضی از کشورهای آمریکای لاتین نمونه‌ای از این نوع هستند. طبعا شرایط این کشورها با کردستان متفاوت است و حتما معضلات و مشکلات در یک سطح ومشابه هم نخواهند بود.

هر چند امر مبارزه تنها براساس پیش بینی و پیش گویی و در نظر گرفتن حالتهای فرضی پیش برده نمیشود، اما در اینجا برای روشن نمودن نادرستی بعضی از این پیشداوریها که حفظ قدرت سیاسی در کردستان را ناممکن میداند به ذکر چند نمونه از حالتهای فرضی در روند احتمالی در آینده اوضاع ایران میپردازم.

حالت اول و یا شاید محتمل ترین حالت این میتواند باشد که ج.اسلامی در اثر مبارزات و اعتراضات اجتماعی مردم و یا همزمان با چنین وضعیتی در داخل در اثر فشارهای خارج و بین المللی به اندازه‌ای ضعیف گردد که قدرت اداره جامعه به شیوه کنونی را از دست بدهد. یعنی این فشارها و اعتراضها هنوز به اندازه‌ای و از چنین قدرتی برخوردار نباشد که بتوانند ج.اسلامی را بطور کامل سرنگون سازد. اما وضعیتی پیش بیاید که نیروهای مسلح سپاه و بسیج و وفادار به رژیم نتوانند کنترل کافی بر تمام کشور را داشته باشند و مجبور به حالت تدافعی و عقب نشینی از بعضی مناطق شوند. در چنین حالتی کردستان اولین منطقه‌ای خواهد بود که کنترل آن از دست نیروهای طرفدار رژیم خارج خواهد شد. چنین حالت و وضعیتی البته قبلا در بسیاری از کشورهای دیگر بوجود آمده است از جمله در کشور عراق. آزادشدن کردستان در این حالت به این معنی خواهد بود که بازگشت مجدد ج.اسلامی به کردستان در موقعیتی که ج.اسلامی در آن قرار میگیرد از هر لحاظ منتفی و به نظر من غیر ممکن خواهد بود. در نتیجه ما در این چنین وضعیتی باید بدون تردید به پای سازمان دادن جامعه در قالب تشکیل یک دولت مستقل برویم و در این مسیرقدم بگذاریم. در حالت فوق کشورهای همسایه نیز تهدید نظامی جدی برای مداخله نیستند کشور عراق از قدرت لازم برخوردار نیست و برقراری روابط حسنه با جنبش و مردم کردستان عراق چنین کاری را غیرممکن میکند، حمله نظامی و اشغال کردستان ایران برای ترکیه هم نه کار آسانی است

و نه انگیزه قوی برای چنین کاری وجود دارد. در چنین شرایطی کردستان میتواند با پیشبرد یک دیپلوماسی سنجیده و اتخاذ سیاست تشنج زدائی در عین حال نقش مهم و تعیین کننده‌ای در تقویت جریانات انقلابی و چپ و گسترش مبارزات در جهت تداوم انقلاب در ایران و کل منطقه را داشته باشد. جریان و گرایش چپ به مثابه یک نیرو با جهانبینی انترناسیونالیستی باید تلاش کند که حمایت تمام نیروهای انقلابی و چپ در سطح ایران و منطقه و حتی درابعاد جهانی را برای تقویت و قدرت حاکمیت توده‌ای در کردستان جلب کند این یک وظیفه و امر خطیری خواهد بود که در حفظ قدرت سیاسی و ادامه کاری آن میتواند نقش فوق العاده مهمی داشته باشد.

حالت دوم در ایران میتواند بر این مبتنی باشد که رژیم ج.اسلامی توسط اعتراضات و قیام مردم سرنگون شود آینده وضعیت در حالت فوق بستگی به تناسب قوا بین نیروی چپ و راست جامعه خواهد داشت طبیعتا ما باید تمام تلاش را بکنیم که نگذاریم نیروی راست جامعه دوباره به بازسازی و سازماندهی نیروهای سرکوبگر قدرت خود بپردازد، در صورت پیش آمدن چنین حالت احتمالی در نهایت جامعه ایران و مسیر آینده آن بعد از یک دوره کشمکشها و احتمالا جنگ داخلی بالاخره یا به سمت یک جامعه آزاد و سوسیالیستی حرکت میکند یا در جهت استقرار یک حکومت بورژوازی. در صورت پیروزی و برقرار شدن یک آلترناتیو سوسیالیستی در جامعه ایران در چنین حالتی ضرورتی برای استقلال کردستان و جدا شدن از ایران را

ندارد و قاعدتاً در چنین جامعه‌ای همه خواستهای مردم کردستان عملا تحقق خواهد یافت. اگر باز هم اکثریت مردم کردستان خواهان جدایی شدند این حق مسلم آنهاست و کسی نباید مانع تحقق چنین کاری بشود. اما در صورت حاکمیت مجدد بورژوازی در ایران، کردستان باید مسیر استقلال را در پیش بگیرد و باید تلاش نیروهای طرفدار الحاق را در چنین شرایطی خنثی کرد.

حالت یا شق سوم این است که رژیم در اثر فشارهای بیرونی و داخلی حال کودتا یا هر شیوه دیگری ازدرون استحاله شود به این صورت که ارگانهای سرکوبگر آن دست نخورده باقی بمانند، ولی ظاهرا چهره یک کشور نزدیک به غرب اروپا و حتی آمریکا پیدا کند ودر این رابطه به درجه‌ای اپوزیسیون راست پرو غربی را نیز به بهانه آشتی ملی در قدرت سهیم کند در مقابل چنین پروژه و حرکتی باید ایستاد و ماهیت فریبکارانه و ریاکارانه آنرا با منافع مردم و توده‌های کارگر و زحمتکش جامعه روشن ساخت و اجازه نداد که چنین توطئه‌ای صورت بگیرد. اینها همه حالتهای فرضی هستند و کسی نمیتواند از هم اکنون بطور قطعی حکم خاصی در مورد شانس تحقق و اجرا شدن آنها را بدهد یا پیش بینی کند. تا آنجا که به کردستان مربوط میشود در دو حالت اول و سوم که از نظر من از شانس بیشتری برخوردار هستند ما باید تلاش کنیم که کردستان را از زیر کنترل دولت مرکزی خارج سازیم و بطور مستقل برای سازمان دادن حاکمیت توده‌های کارگر و زحمتکش کرد تحت هژمونی و رهبری نیرو و گرایش چپ تلاش جدی بخرج دهیم، طبیعتا چنین تلاشی جز

رفتن به پای تشکیل یک دولت مستقل در کردستان معنی و مفهوم دیگری نخواهد داشت. این کار با توجه به فاکتور اجتماعی بودن چپ در کردستان امری غیر ممکن نیست و بر عکس تصور تشکلهای چپ موجود چنین تلاشی در این زمینه به نفع پیشبرد امر مبارزه طبقه کارگر و سوسیالیسم در کل منطقه خواهد بود.

خلع ید بورژوازی از لحاظ اقتصادی

بحث اقتصادی موضوعی مهم در عین حال بسیار پیچیده‌ای است و باید از زاویه‌های گوناگون و متفاوتی به آن توجه کرد. بسیار مهم است که برای ما روشن باشد که از چه زاویه‌ای این مسئله برایمان مطرح است و چه جایگاهی در برنامه و اهداف ما دارد. اگر بحث قدیمی ضرورت رشد نیروهای مولده و سرمایه و اقتصاد ملی و خودی و ضد خارجی و ضدامپریالیستی مطرح است که این مدتهاست که جواب خود را گرفته و نادرستی و بی ربطی آن به سوسیالیسم ثابت گشته است. اگر خودکفایی واستقلال اقتصادی برایمان مطرح و مورد نظر باشد که امروز گسترش سرمایه و گلوبالیزاسیون اقتصادی چنان برجهان خود را تحمیل نموده است که کشورهای بسیار پیشرفته سرمایه‌داری هم نمیتوانند بدون ارتباط با دیگر کشورها خودکفا و به این معنی مستقل و غیر وابسته باشند.

تحقق سوسیالیسم در یک کشور در شرایط امروز دنیا میتواند با مشکلات بسیار جدی بویژه اقتصادی روبرو گردد. رشد پدیده

گلوبالیزاسیون در تمام عرصه‌ها خصوصا عرصه اقتصادی در چند دهه اخیر چنان گسترش و پیوستگی و وابستگی سرمایه در همه کشورهای دنیا را بدنبال داشته است که اقتصاد ملی و کشوری حتی آن جایگاه محدود سابق و گذشته خود را از دست داده است و روز به روز تسلط کمپانیها و شرکتهای عظیم و غول پیکر فراملیتی و موسسات بانکی وابسته به ابرقدرتها چنان بر بازار اقتصاد جهان تأثیر میگذارند که عملا کنترل وضعیت اقتصادی را از گردونه صلاحیت و قدرت کشورهای کوچکتر و دولتهای آنها خارج ساخته است. این مسئله بدون شک امر استقرار سوسیالیسم در یک کشور را با موانع اقتصادی زیادی روبرو میسازد و از این لحاظ پیشبرد چنین امری کار سهل و آسانی نخواهد بود.

علیرغم چنین وضعیت و شرایطی موانع اصلی در مقابل چنین امری در درجه اول مسائل اقتصادی نیستند. تصور اینکه هر کشوری که از لحاظ اقتصادی صنعتی تر باشد آمادگی بیشتری در آنجا برای سوسیالیسم به نسبت دیگر کشورها وجود دارد به هیچ وجه درست نیست. تجربه تاریخی هم نادرستی چنین برداشتی را نیز نشان داده است. درجه و میزان پیشرفت اقتصادی و صنعتی در یک کشور هر چند نقش و جایگاه خاص خود را دارد اما تعیین کننده نیست. آنچه نقش مهم و حیاتی را بازی میکند خود انسان و نقش و جایگاه آن است که تعیین کننده است. میزان حمایت توده‌ای از آلترناتیو چپ و سوسیالیستی در یک جامعه آن فاکتور درجه اول است که زمینه واقعی پروسه

تغییر سیستم اداره یک جامعه را بوجود میآورد. رشد و درجه آگاهی طبقاتی و مبارزه‌جویی ربط مستقیمی به چگونگی میزان پیشرفت اقتصادی و صنعتی در یک کشور را ندارد و این دو الزاما همزمان و هماهنگ با هم و در یک سطح قرار نمیگیرند. امروز در بعضی از کشورهای بسیار پیشرفته اروپایی مردم و طبقه کارگر این کشورها نگاهی مثبت به سوسیالیسم و کمونیسم ندارند و از جریانات و احزاب سوسیالیستی، حال صرف نظر از حقانیت آنها و سوسیالیسمی که مورد نظرشان است، حمایتی نمیکنند. در حالیکه در بعضی از کشورهای دیگر بطور مثال کشورهای آمریکای لاتین که از لحاظ اقتصادی و صنعتی عقب مانده‌تر هستند. سوسیالیسم در این کشورها از یک بار مثبت و بسیار قوی برخوردار است. اینها همه دلایل خاص خود را دارد و قابل توضیح هستند.

اما سؤالی که اینجا در ارتباط با اوضاع اقتصادی و صنعتی در یک کشور و جامعه مطرح است این است که اولا یک جامعه تا چه میزان باید پیشرفت اقتصادی و صنعتی کرده باشد تا زمینه برای یک نیرو و جریان چپ و سوسیالیستی و پیش کشیدن و طرح اهداف استراتژیک و نهایی آن فراهم باشد؟ درجه و میزان آن به چه وسیله‌ای قابل سنجش است، مکانیسم دسترسی و کسب آمادگی و در نهایت تأئید صلاحیت یک جامعه برای چنین شرایطی چگونه تعیین میگردد، دوما آیا اگر چنین شرایطی هنوز فراهم نباشد این وظیفه سرمایه‌داری است که این شرایط را فراهم کند و ما باید تا بوجود آوردن چنین شرایطی توسط

سرمایه‌داری منتظر بمانیم؟ در ضمن چرا در یک جامعه‌ای که به فرض محال قدرت سیاسی در آن در دست دولت اکثریت یعنی کارگر و زحمتکش باشد نمیتواند برای صنعتی شدن جامعه تلاش بخرج دهد. تجربه تاریخی نشان میدهد که چنین کاری امکان پذیر است. محاصره اقتصادی از جانب کشورهای دیگر سرمایه‌داری کاری قابل پیش بینی است اما این تنها در مورد کردستان مطرح نیست میتواند در مورد هر کشوری در هر جای دیگر صادق باشد.

درجه صنعتی شدن یک جامعه در شرایط امروزی قطعا بر میزان اشتغال و همچنین و به این اعتبار سطح رفاه جامعه تأثیر دارد، آنچه که میخواهم نتیجه بگیرم این نیست که جایگاه اقتصاد و پیشرفت صنعتی را در رسیدن به سوسیالیسم کمرنگ نشان دهم بلکه تاکید بیشتر روی این واقعیت است که انسانها در یک جامعه و خواست و تمایل آنها آن فاکتور و آن حلقه اصلی در روند تکامل جامعه و هر نوع تغییروتحول در آینده آن است و به آن بستگی دارد. و در اینجا منظور من همچنین این نیست که گویا ما نیازی حتی به صنایع سبک هم در جامعه خودمان نداریم و چنین کاری ضرورتی ندارد برعکس این یک امر بدیهی است که استفاده از تکنولوژی مدرن میتواند در سطح رفاه و آسایش یک جامعه بسیار نقش مهمی ایفا بکند و باید در صورت کسب قدرت سیاسی به این مسئله توجه جدی بشود و آنرا در اولویت برنامه‌های اقتصادی گذاشت و برای حل این مشکل راه حل مناسب پیدا کرد. در یک کشور عقب افتاده و تنها به اتکا

به برداشت محصول خوب در مزارع روستایی نمیتوان یک جامعه سوسیالیستی مرفه ساخت. اما بسیاری از این نوع مسائل را باید از طریق دادوستد و اتخاذ سیاستهای درست بازرگانی حل نمود موکول نمودن کسب قدرت سیاسی در یک جامعه به درجه رشد اقتصادی و صنعتی آن کار درستی نیست. تجربه انقلاب اکتبر در روسیه تجارب بسیار با ارزشی در این زمینه دارد که میتواند مورد استفاده و راهنمای عمل باشد که در اینجا ضرورتی به پرداختن آن نیست. تنها این نکته را یادآوری کنم که آنچه در شوروی باعث شکست انقلاب سوسیالیستی شد عدم توانایی آنها در رشد اقتصادی و صنعت این کشور با وجود تحمیل محاصره و آنهمه جنگ و قحطی و ویرانی و عقب ماندگی نبود، بلکه عدول از آرمانها و اهداف انقلاب بود که چنین وضعیتی را بوجود آورد.

بحث اقتصادی و خلع ید بورژوازی در این زمینه در کردستان از نقطه نظر جریانات چپ موجود جایگاه و مکان متفاوتی دارد. عقب ماندگی اقتصادی و صنعتی از نقطه‌نظر نیروهای چپ یکی از آن دلایل و فاکتورهای مهمی است که مانع پذیرش طرح آلترناتیو سوسیالیسم برای جامعه کردستان بصورت مستقل میشود.

عقب ماندگی کردستان از لحاظ اقتصادی بر کسی پوشیده نیست. این یک واقعیتی غیر قابل انکاراست و من هم در ابتدای این نوشته آنرا خاطرنشان و دلایل آنرا نیز بیان کردم. با وجود اینکه کردستان از لحاظ اقتصادی از تکنولوژی مدرن تولیدی و یک ساختار زیربنائی محروم است و از صنایع سنگین و شرکتها

وکمپانیهای بزرگ و غول آسا در آنجا خبری نیست اما کسی نمیتواند منکر سرمایه‌داری بودن جامعه و تسلط روابط و مناسبات کالایی و سرمایه در آنجا باشد. رشد و گسترش سرمایه در همه کشورها هیچوقت به یک شکل و به یک اندازه و یکنواخت نبوده وپیش نرفته است. همه کشورهای سرمایه‌داری دنیا از صنایع سنگین و پایه و مادر برای تولید کالاهای صنعتی بهره‌مند نیستند و تصور اینکه تمام این کشورها ضرورت داشتن چنین امکانی و دسترسی به آن را در تقسیم کار سرمایه‌داری جهانی پیدا خواهند کرد در شرایط امروز دنیا زیاد منطقی و واقعبینانه نیست.

بویژه هنگامیکه در مورد مشخص کردستان آگاهانه از رشد و گسترش اقتصادی و صنعتی شدن آن جلوگیری بعمل میآید ما نباید چنین مشکلی را به مانع غیر قابل حلی برای آینده در مقابل خود و طرح و پیگیری اهداف سوسیالیستی خود ببینیم. نگرانی ازمحاصره اقتصادی و جلوگیری از رشد و شکوفایی صنعتی منطقه زیاد دلیل موجه و پذیرفتنی نیست. چنین شرایطی امروز هم به کردستان تحمیل میشود. این حربه و اقدامی آگاهانه بوده است که از جانب قدرتهای حاکم به منظور جلوگیری از خطر استقلال و رهایی مردم کردستان از دست ستم و اجحافات آنها همیشه بکار گرفته شده است. اعمال سیاست کوچ‌های اجباری و تعویض و جابجایی ساکنین مناطق نفت خیز و پر درآمد و کنترل شدید بر این بخشها و جلوگیری از بهره‌برداری و بهره‌گیری اقتصادی این منابع در خدمت بهبود شرایط زندگی

مردم منطقه بر کسی پوشیده نیست. این نوع سیاستها مانع بوجودآمدن چنین شرایط مناسبی برای رشد اقتصادی و صنعتی شدن کردستان شده‌اند. پذیرش چنین وضعیتی به معنای تمکین به سیاستها و اهداف تا کنونی بورژوازی حاکم است. در نظر بعضیها وقتی صحبت از کردستان، در صورت فراهم شدن ملزومات و شرایط کافی برای استقلال احتمالی آن در آینده میشود مناطقی از کردستان که دارای چنین پتانسیل ومنابع طبیعی سرشار مالی و اقتصادی هستند جزء کردستان محسوب نمیگردند.

در هر صورت امروز نه ما و نه هیچ کس دیگری نمیتواند پیشبینی همه احتمالات را بکند و بخواهد برای همه چنین حالاتی برنامه داشته باشد ما تنها در یک سطح کلی میتوانیم مسائل را بررسی و تحلیل کنیم و جهت و اهداف درازمدت و استراتژی خودمان را بر مبنای آنها تعیین کنیم. مشکلات عدیده و جدی در این راه و در مقابل این امر را من به رسمیت میشناسم و به آنها واقف هستم فکر نکنم هیچ کسی انتظار داشته باشد که در همان دقایق اول تصرف قدرت سیاسی در یک کشور یا منطقه‌ای بلافاصله ما باید همه برنامه هایمان را پیاده کنیم و به نتایج مطلوب و مورد نظر برسیم. آنچه مهم است این است که ما در بیان اهداف استراتژیک و دراز مدت خود باید صریح و روشن باشیم و چنانچه به هر دلیلی از جمله توازن قوا یا دیگر مشکلات غیر قابل پیشبینی نتوانستیم به اهداف تعیین شده و مرحله‌ای خود برسیم یا آنهارا متحقق نمائیم باید جامعه از آن

مطلع و از دلایل آن کاملا آگاه باشد. کنار گذاشتن و پشت کردن به آرمان عدالتخواهانه سوسیالیسم و مطرح نساختن آن راه چاره نیست. کاری که تحت لوای واقعگرایی و واقع بینی از جانب بسیاری به راحتی توجیه میگردد. اگر تصرف قدرت سیاسی برای استقرار نظام سوسیالیستی نباشد و برای چنین نظام عادلانه‌ای بکار گرفته نشود چه جایگاهی دارد.

سازمان دادن اقتصاد سوسیالیستی احتیاج به زمان دارد و ملزومات آنرا باید فراهم ساخت. لنین در یکی از سخنرانیهای خود پنج سال بعد از انقلاب روسیه با بر شمردن عناصر اقتصادی در روسیه روی این مسئله انگشت میگذارد که علیرغم وجود یک قدرت و حکومت سوسیالیستی در شوروی هنوز از لحاظ اقتصادی عناصر مختلف اقتصادی ازشکل دودمانی یعنی ابتدائی ترین شکل کشاورزی و شیوه تولید کوچک کالایی گرفته تا سرمایه‌داری خصوصی تا سرمایه‌داری دولتی تا شیوه و عنصر سوسیالیستی در مناسبات اقتصادی شوروی همزمان عمل میکنند، و او این وضعیت را در آن زمان ناشی از شرایط غیرمتعارفی ارزیابی میکند که به جامعه تحمیل شده است، و تأکید میکند که طول خواهد کشید تا این وضعیت سروسامان بگیرد و در جامعه شیوه تولید و اقتصاد سوسیالیستی به تمامی بر کل جامعه حاکم و مسلط گردد (مجموعه سخنرانیها، پنج سال از انقلاب روسیه، چشم‌انداز انقلاب جهانی). قطعا سازش، کوتاه آمدن، عقب نشینی، امتیازدادن و امتیاز گرفتن درمبارزه بویژه در روابط تجاری و بازرگانی همیشه در هر شرایطی بوده و خواهد

بود. ما بدون اینکه از اصول و پرنسیبهای اساسی خود کنار بکشیم، بدون اینکه در بیان و طرح اهداف سوسیالیست و درازمدت و استراتژیک خود به بهانه عقب ماندگی اقتصادی صرف نظر کنیم باید واقع بینانه و هوشیارانه اتخاذ سیاست و تصمیم گیری بکنیم و با در نظر گرفتن توان و ظرفیتهای واقعی خودمان همیشه سیاستهایمان را پیش ببریم و از شعارهای نسنجیده و اقدامات غیرمسئولانه پرهیز کنیم. ممکن است ما از لحاظ اقتصادی برای پیش برد سیاست صنعتی و بازرگانی خود با دیگر کشورها مجبور به اتخاذ سیاست واگذاری امتیازات با موافقت نامه‌های سودآوری برای دو طرف باشیم چه بسا که لازم باشد برای دوره‌ای از سیاست شرکتهای مختلط استفاده کنیم، بخشی ازسرمایه این شرکتها به سرمایه‌داران خصوصی حال داخلی یا خارجی تعلق داشته باشد بخشی هم به خود دولت، کاری که در شوروی از این سیاست تجربه مثبتی بدست داد. اتخاذ این نوع سیاستها و این نوع اقدامات که هرچند به نوعی در تضاد با آرمانها و اهداف سوسیالیستی ماست، اما ناچار به پذیرش آنها برای یک دوره مشخص و موقت باشیم. اینها به هیچوجه به معنای پشت کردن به آرمانهای سوسیالیستی و اهداف دراز مدت نیست و ممکن است در یک مرحله به منظور تأمین نیازمندیهای جامعه و رفاه بیشتر آن و حفظ قدرت سیاسی ضروری بنظر برسند.

با وجود همه اینها و علیرغم همه این محدودیتها و مشکلاتی که در جامعه کردستان وجود دارد و تا حدود زیادی از هم اکنون

میشود پیش بینی نمود که در رابطه با پیاده نمودن اهداف استراتژیک و نهایی ما موانع بسیار جدی وجود خواهند داشت، اما امکان بعضی اقدامات و پیاده کردن بعضی پروژه‌های اقتصادی در کردستان هست که میتوانند بلاواسطه تأثیر مهمی در بهبود زندگی مردم بویژه طبقه کارگر و قشر محروم جامعه داشته باشد. تلاش برای حل مشکل مسکن و تهیه مسکن مناسب برای همه، کاری که به دلیل اعمال مالکیت دولت بر زمین و وجود نیروی کار کافی به درجه زیادی امکان آن را آسانتر میکند، حق دسترسی به پزشک و بهداشت و دوا و درمان مجانی، آموزش و پرورش مجانی و حق تحصیل رایگان برای همه، و دهها پروژه کوچک و بزرگ دیگر که همه این اقدامات ربط مستقیمی به صنعتی شدن جامعه ندارد. در پیش گرفتن چنین کارهایی در اساس چیزی جز گامهای اولیه سوسیالیستی نیستند. این نوع اقدامات را همراه با قانونی کردن و اجرا نمودن یکسری از موازین حقوق فردی و اجتماعی افراد در جامعه، رعایت و اجرای قانون آزادیهای کامل سیاسی در تمام عرصه ها، آزادی و رهایی زنان و برابری حقوق با مردان در جامعه و ممنوعیت همه تبعیضات و اجحافات در این زمینه، جدایی مذهب از دولت و خلاصی از محدودیتهای فرهنگی عقب‌مانده و دهها مورد دیگر را با این اقدامات اولیه اقتصادی در نظر بگیریم تا متوجه بشویم که در اولین قدمهای حاکمیت و استقرار یک جامعه سوسیالیستی ارزش و منزلت انسان در همان جامعه با همه محدودیتهایش تا چه میزان تفاوت خواهد کرد. اقدامات پایه‌ای تر اقتصادی از قبیل

تعویض و یا از بین بردن کامل سیستم پولی و بانکی و لغو مالکیت خصوصی بطور کلی در مراحل بعدی از بین بردن و ممنوعیت استثمار کامل انسان احتیاج به مدت زمان طولانی تری دارد و چگونگی پیشرفت دراین زمینه‌ها کاملا ارتباط مستقیمی به موقعیت و تناسب قوا و امکاناتی دارد که ما و جامعه در آن شرایط قرار گرفته‌ایم. استقرار سوسیالیسم در یک کشور بویژه از لحاظ اقتصادی بطور کامل به فاکتورهای زیادی بستگی دارد که مهمترین آنها وجود سیستمهای مشابه در کشورهای دیگر است و این تنها میتواند تضمین کننده ادامه کاری چنین امری در آینده باشد. فکر نمیکنم کسی تصورش این باشد که گویا جامعه کردستان همچون یک جزیره مستقل است و هیچگونه ارتباطی با دنیای پیرامونی خود ندارد، از این دنیای پیرامونی تأثیر نمیپذیرد یا بر آن تأثیر نمیگذارد. در اینجا سیاست انزوای کردستان را کسی مطرح و دنبال نمیکند. در هر صورت بحث در مورد چند و چون این نوع اقدامات در اینجا مطرح نیست و نمیتواند درست باشد و من نیز قصدم از این بحث این نبود که ادعا کنم که از هم اکنون ما باید چنین برنامه کنکرتی داشته باشیم، بلکه منظور من از طرح کل این بحثها این است که نشان دهم که بحث سوسیالیسم در کردستان هم از زاویه تصرف قدرت سیاسی و هم از لحاظ اقتصادی میتواند مثل هر کشورو یا جاهای دیگر مطرح باشد و در جواب به این ذهنیت تک‌بعدی و مطلق گرایانه در میان تشکلهای موجود چپ در مورد عدم امکان پذیری سوسیالیسم در کردستان نشان دهم که مبارزه در راه آرمان

سوسیالیسم و تحقق آن بستگی به سراسری بودن ندارد و میشود به مثابه یک نیروی چپ مستقل در کردستان برای استراتژی سوسیالیستی تلاش کرد و این نه تنها در تضاد با وحدت طبقه کارگر نیست بلکه به نفع آن و در خدمت آن است.

موخره:

درخاتمه من توضیح و تأکید روی چند نکته راضروری میدانم:

۱. همچنانکه میدانید مباحثی که در این نوشته به آنها پرداخته شده است بدون شک مسائل بسیار مهم و در عین حال وسیعی را شامل میشود که من در مواردی تنها به اشاره به آنها و یا توضیحات کوتاه و حتما ناکافی از کنار آنها گذشته‌ام. به این مقاله باید تنها به مثابه طرح مقدماتی بحث نگریسته شود و به این امید که در آینده با برخورد جدی تر و فعالانه صاحب نظران و دست اندرکاران مستقیم و درگیر در این مسائل روبرو شود و ما بتوانیم در یک جدل و پلمیک سیاسی به تدقیق بیشتر همه گوشه و زوایای این مباحث مهم بپردازیم و بدینوسیله در روشن نمودن افق و آینده مبارزه‌ای که در پیش است در حد ممکن یاری رسانده باشیم.

۲. به هنگام نگارش این مقاله اخیرا از جانب کومه‌له (سازمان کردستان حکا) سندی تحت نام برنامه کومه‌له برای حاکمیت توده‌ای در کردستان رو به بیرون منتشر گردید و

همزمان در چندین جلسه و نشست از طرف رهبری حکا پیرامون این مصوبه توضیحات لازم داده شد. در این نوشته به این برنامه هیچ اشاره‌ای نگردیده و من به آن نپرداخته‌ام. چنانچه لازم باشد آنرا به فرصتی دیگر موکول نموده‌ام. بعد از مدتها کم توجهی به پرداختن به ویژگیهای جنبش و جامعه کردستان حال به هر دلیلی چه در اثر فشارهای درونی یا بیرونی و یا واقعیتهای سرسخت جنبش کردستان، هم اکنون به جای اکتفا نمودن به تکرار سیاست کلی در مورد حق تعیین سرنوشت و یا در لفافه کافی دانستن حقوق شهروندی برای مردم کردستان، اینک به ضرورت دادن چنین برنامه‌ای رسیده‌اند خود گامی بسیار مثبت است و من نفس این کار از جانب آنها را یعنی ارائه یک برنامه کنکرت و مشخص برای کردستان صرف نظر از ملاحظاتی که به مضمون و تناقضات آشکار آن و خصوصا نگرش حاکم بر این برنامه دارم آن را حرکتی رو به پیش میدانم.

۳. در اینجا این را هم ناگفته نگذارم که طرح این نوع مباحث و اهداف و تأکید روی این سیاستها، از جانب عده‌ای بویژه توسط جریانات موجود چپ محدود نگرانه و ناسیونالیست قلمداد میشود و به ما اتهام زده میشود که سراسری فکر نمیکنیم، و این سیاستها به وحدت طبقه کارگر لطمه خواهد زد. ما در جواب آنها خواهیم گفت که این شما هستید که به بهانه ناسیونالیسم در برابر جنبش و مردم و سرنوشت کارگر و زحمتکش کرد از خود سلب مسئولیت کرده و شانه خالی میکنید. ما نه تنها سراسری فکر میکنیم بلکه از آن هم فراتر جهانی

میاندیشیم اما تفاوت در این است که ما ادعا نمیکنیم که سراسری و جهانی عمل میکنیم در حالیکه نه قدرت آن را داریم و نه عملا چنین میکنیم. زیرا در دنیای واقعی نه ملزومات آن فراهم است و نه ما از چنین نیرو و توانی برخوردار هستیم. ما امکانات و توان و ظرفیتهای خود را میبینیم و میشناسیم و بر اساس آنها اهداف و استراتژی خودمان را پیگیری خواهیم نمود. اهداف و آرمانهای ما اهداف و آرمانهای دیگر محرومان در دیگر مناطق و کشورها یعنی آرمان سوسیالیسم است و تلاش برای تحقق آن در محدوده فعالیت خود و همپیمان با آنها بیانگربهترین تضمین اتحاد و همبستگی واقعی در بین ما وآنها درشرایط کنونی و در آینده خواهد بود.



سامی روشن متولد ۱۹۵۸ م، از فعالین چپ در کردستان ایران

نویسنده از تصویر جهانِ نئولیبرال و از سرنوشت انقلاب اکتبر آغاز می‌کند و به کردستان ایران می‌رسد؛ جامعه‌ای که با تبعیضی آگاهانه در فقر و بیکاری ساختاری نگه داشته شده است. او نشان می‌دهد که جریان‌های چپ موجود، با هر اختلافی که دارند، هیچ‌کدام استراتژی مستقلی برای تحقق سوسیالیسم در این جغرافیا ندارند.

پاسخ او را باید در گام‌های نخست جست: مسکن، درمان و آموزش رایگان؛ آزادی‌های کامل سیاسی، رهایی زنان، جدایی مذهب از دولت...

هر عقب‌نشینی و سازشی هم که ضرورت پیدا کند، به باور او هیچ‌گاه نباید به صرف‌نظر کردن از بیان آرمان سوسیالیستی بینجامد؛ افق سوسیالیسم باید همیشه چراغ راه بماند.

حرف اصلی کتاب روشن است: مبارزه برای سوسیالیسم به سراسری‌بودن وابسته نیست. یک چپ مستقل در کردستان می‌تواند استراتژی سوسیالیستی خود را داشته باشد.

ISBN 978-91-90158-81-4

www.69plusbooks.com